

بررسی انسان‌شناختی روزمرگی راه‌بردهای اقتصادی مهاجران افغانستانی

حسین میرزائی*

چکیده

ایران در چهار دهه گذشته میزبان بزرگ‌ترین جمعیت آوارگان خارجی، عمدتاً افغانستانی و عراقی، بوده و امروز پس از پاکستان دومین کشور پذیرنده مهاجران افغانستانی است. این حضور درازمدت ضرورت مطالعه جنبه‌های مختلف زندگی آنان را به وجود آورده است. واکاوی راه‌بردهای اقتصادی روزمره مهاجران افغانستانی می‌تواند در سامان‌بخشی به وضعیت آن‌ها، به خصوص در زمینه اقتصادی، به سیاست‌گذاران کشور کمک کند؛ مثلاً نیاز مبرم ایران به توسعه پایدار روستایی می‌تواند زمینه مناسبی برای حضور مهاجران در بخش‌های کشاورزی و دام‌پروری کشور باشد. برای نیل به این امر باید سیاست‌گذاری‌ها در زمینه توسعه روستاها و شهرهای کوچک، ایجاد اشتغال در مقیاس گسترده، فقرزدایی روستایی، برنامه‌ریزی و خانه‌سازی روستایی انسان‌گرایانه‌تر، و توسعه آبیاری و کشاورزی انجام گیرند. هم‌چنین، صنعتی‌سازی روستایی، فرایند ارتقای ارزش اقتصادی، تغییر پیوندها، و نسبت‌های نابرابر روستایی / شهری از مواردی است که می‌تواند در این مسیر راه‌گشا باشند. داده‌های این پژوهش از خلال مصاحبه‌های ژرفانگر انسان‌شناختی و مشاهده‌های مشارکی در میدان پژوهش «شهرک قائم قم» به دست آمده است.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد، اشتغال، شبکه‌های اجتماعی، مهاجرت، مهاجران افغانستانی.

۱. مقدمه

ایران در چهار دهه گذشته میزبان بزرگ‌ترین جمعیت مهاجران خارجی، عمدتاً افغانستانی و عراقی، بوده است و اکنون نیز پس از پاکستان دومین کشور پذیرنده مهاجران افغانستانی

* استادیار انسان‌شناسی فرهنگی، گروه مطالعات فرهنگی، دانشگاه علامه طباطبائی، hossein.mirzaei@atu.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۳/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۹/۱۹

محسوب می‌شود. کشور ما از سال‌های بسیار دور همواره شاهد حضور این مهاجران در پهنه سرزمینی خود بوده است؛ چه به صورت موقت، برای نمونه، برای مشاغل فصلی مانند برداشت محصول، و ...؛ و چه به صورت دائم، به خصوص بعد از حمله شوروی سابق (در سوم دی ۱۳۵۸) و حمله آمریکا و ناتو (در پانزدهم مهر ۱۳۸۰).

طبق سرشماری سال ۱۳۹۵، تعداد ۸۳۹۹۱۲ نفر از مهاجران در ایران دارای کارت پناهندگی، سی هزار نفر دارای مجوز اقامت طولانی‌مدت، و ۴۵۰ هزار نفر دارای گذرنامه کوتاه‌مدت بوده‌اند، و ۷۳۴۶۲۲ نفر نیز مدرک قانونی نداشته‌اند (آمار وزارت امور مهاجران و عودت‌کنندگان افغان‌ستان). اما آمارهای غیر رسمی از حضور نزدیک به سه میلیون مهاجر افغانستانی در ایران حکایت دارد. مناطق تجمع مهاجران افغانستانی بیش‌تر در استان‌های تهران، خراسان رضوی، اصفهان، و کرمان ذکر شده است.

مهاجران افغانستانی ساکن در ایران از اقوامی شامل هزاره‌ها، تاجیک‌ها، قزلباش‌ها، پشتون‌ها، و اقلیت محدودی از سایر اقوام افغانستانی‌اند (Abbasi-Shavazi et al., 2008: 14). اما طبق اسناد کمی‌ساری‌ای عالی سازمان ملل برای پناهندگان (UNHCR)، اکثر این مهاجران از قومیت هزاره و شیعه‌مذهب‌اند. هزاره‌ها در افغانستان از نظر جمعیتی سومین گروه قومی عمده‌اند و حداقل سی درصد نفوس آن کشور را شامل می‌شوند (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۲۸). مناطق هزاره‌نشین در افغانستان، که به هزاره‌جات و هزارستان معروف است، بخش وسیع کوهستانی را در ارتفاعات مرکزی این کشور در بر می‌گیرد.

موج عمده حرکت مهاجرت پناهجویان افغانستانی به سمت ایران از دهه ۱۹۸۰ اتفاق افتاده است (Hoodfar, 2004: 141). پس از انقلاب اسلامی در ایران، «سیاست درهای باز» درقبال آنان در پیش گرفته شد اما به‌زودی برای دولت‌مردان ایران مسجّل شد که حضور این تعداد مهاجر، باوجود وجوه مثبت حضور آنان (تأمین و تعدیل بازار کار)، هزینه‌های سنگینی را به کشور تحمیل می‌کند. با توجه به این نگرانی، در دهه هفتاد، سیاست مهاجرتی دولت ایران با تأکید بر بازگشت آن‌ها به افغانستان وارد مرحله جدیدی شد. با استقرار امنیت نسبی و کاهش درگیری‌ها در افغانستان، اتخاذ این سیاست دورازذهن نبود، ولی در عمل به صورت موفقیت‌آمیزی به اجرا درنیامد. باوجود آمارهایی که از بازگشت صدها هزار نفری مهاجران حکایت دارد، خروج آن‌ها از یک در و ورودشان از در دیگر باب شد و این وضعیت هم‌چنان ادامه دارد.

صرف‌نظر از انگیزه‌های عدیده‌ای که تصمیم مهاجرت را در فرد تقویت می‌کند، یافتن شغل و کسب درآمد برای گذران زندگی خود و خانواده، چنان‌چه وی به طبقات مرفه

جامعه خود تعلق نداشته باشد، می‌تواند انگیزه اصلی او و بسیاری دیگر برای مهاجرت باشد. به جرئت می‌توان ادعا کرد دلیل تمامی مردانی که تنها یا با خانواده به ایران مهاجرت کرده‌اند، بعداز یافتن امنیت، یافتن کار برای امرار معاش بوده است. در میان جماعت مهاجر می‌توان به‌طور کلی به دو دسته متمایز اشاره کرد:

الف) مهاجرانی که قبل از مهاجرت وضعیت مالی کم‌و‌بیش رضایت‌بخشی داشتند ولی به‌ناچار دست به مهاجرت زده‌اند. جنگ‌های داخلی، تهاجم شوروی سابق، و اخیراً حمله ایالات متحده آن‌ها را مصمم به ترک یارودیاری و داروندار خود کرده و به فکر تغییر محیط و شروع دوباره زندگی و یافتن شغلی تازه انداخته است. طبیعی است که بعضی از این مهاجران از زندگی بعداز مهاجرت خود، به‌دلیل توان سازش با محیط ایران بر اثر استعدادات ذاتی خود و شرایط فراهم‌آمده یا فراهم‌آورده‌شده، راضی و برخی دیگر ناراضی‌اند.

ب) مهاجرانی که فقط به‌دلیل یافتن کار و گذران زندگی خود و احیاناً خانواده که یا آن‌ها را همراهی کرده یا در افغانستان مانده رنج سفر به دیار غربت را تحمل کرده‌اند. این‌ها معمولاً کارگران ساده‌ای‌اند که اصولاً از وضع حاضر خود رضایت دارند؛ چه در برابر همان کار ساده‌ای که در کشور خود انجام می‌داده‌اند (عملگری یا کارگری ساده، و ...) در ایران مزد بیش‌تری دریافت می‌کنند.

باوجود شرایط دشوار اقتصادی در جهان و در ایران، همچنان بازارهای کار ایران برای مهاجران افغانستانی جاذبه دارد. درواقع، حضور کارگران افغانستانی در ایران به پیش‌از کودتای کمونیستی سال ۱۹۷۸ برمی‌گردد و موج بزرگی از مهاجران هزاره نیز از دهه ۱۹۶۰ وارد ایران شدند. این حرکت به‌طور خاص مردان را شامل می‌شد که با قحطی سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۲ افزایش یافت (Monsutti, 2004: 165). درواقع، این بازار کار ایده‌آل برای افغانستانی‌ها باعث شده است بیش‌تر مهاجرت‌ها به ایران «مهاجرت کارگری» باشد.

۲. پیشینه پژوهش

باتوجه به حضور درازمدت افغانستانی‌ها در ایران، ضرورت پژوهش‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، و جمعیتی درباره این جماعت از مدت‌ها پیش حس می‌شده است. در دهه‌های نخست حضور آن‌ها پژوهش‌هایی اندک، آن هم بیش‌تر از بُعد سیاسی و جرم‌شناسی، انجام می‌گرفت. اما از دهه ۱۳۸۰، پژوهش‌های اجتماعی در این زمینه شتاب بیش‌تری به‌خود گرفت. این پژوهش‌ها به ابعاد فرهنگی و اجتماعی مهاجران توجه خاص نشان داده‌اند؛ برای

نمونه، می‌توان به برخی موضوعاتی که پژوهش‌گران را به میدان پژوهش مهاجران افغانستانی کشیده است اشاره کرد: وضعیت اقتصادی، اجتماعی، و جمعیتی مهاجران (احمدی‌موحد، ۱۳۸۲)، وضعیت جمعیتی و بهداشت باروری مهاجران (پریوش، ۱۳۸۳؛ معموری و ارقامی، ۱۳۷۸؛ مقدس و واعظزاده، ۱۳۸۳؛ Piran, 2004; Abbasi-shavazi et al., 2015)، تغییرات فرهنگی مهاجران (محمودیان، ۱۳۸۶)، بازگشت مهاجران به افغانستان (جمشیدی‌ها و علی‌بابایی، ۱۳۸۱؛ جمشیدی‌ها و عنبری، ۱۳۸۳؛ صادقی و عباسی‌شوازی، ۱۳۹۵؛ Abbasi et al., 2005)، انطباق مهاجران (Sadeghi and Abbasi-Abbasi-Shavazi and Sadeghi, 2016; Sadeghi and Abbasi-Shavazi and Hugo, 2006; Shavazi, 2014; Moghaddas and Amiri, 2006)، تحرک مهاجران و مسئله توسعه (Hugo et al., 2012)، ازدواج و شکل خانواده در نسل دوم مهاجران (عباسی‌شوازی و صادقی، ۱۳۹۰؛ یزدان‌پناه‌درو، ۱۳۹۴؛ Abbasi-Shavazi and Sadeghi, 2012)، سبک زندگی مهاجران با توجه به مؤلفه‌های فرهنگی (میرزائی، ۱۳۸۶؛ Mirzaei, 2013)، «وضعیت فرهنگی - اجتماعی و بهداشت روانی مهاجران» (Thompson et al., 2002)، «جست‌وجوی هویت از خلال هنر» (Mirzaei, 2008)، و زبان و هویت زبانی (میرزائی، ۱۳۹۲؛ میرزائی، ۱۳۹۳).

۳. روش‌شناسی

داده‌های این پژوهش، از خلال مطالعات کتاب‌خانه‌ای، مصاحبه‌های ژرف‌انگر و باز‌انسان‌شناختی و مشاهده‌های مشارکتی در میدان پژوهش یعنی «شهرک قائم‌قم» به دست آمده است. مهاجران افغانستانی نزدیک به نیمی از ساکنان این شهرک را تشکیل داده‌اند که بیش‌تر آنان از قوم هزاره‌اند. قومیت دیگر افغانستانی، یعنی تاجیک‌ها، در اقلیت‌اند. در این شهرک، علاوه بر افغانستانی‌ها، اقوام دیگر ایرانی مانند بومیان قمی اقوام دیگری چون ترک، لر، و عرب نیز زندگی می‌کنند. ما، خود، که از سال ۱۳۸۴ تاکنون تقریباً به‌طور متناوب به میدان پژوهش خود رفت‌وآمد داشته و برنامه پژوهشی خود را در بستر مطالعه سبک زندگی مهاجران این شهرک بنا نهاده‌ایم عمده یافته‌های این پژوهش را به‌طور خاص در بهار ۱۳۹۶ جمع‌آوری کرده‌ایم. نمونه‌گیری‌ها برحسب منطق ضرورت‌های صورت‌بندی نظری کار انجام شده است. نتایج این‌گونه پژوهش‌ها شاید به‌دلیل نمونه‌های محدود تعمیم‌پذیر نباشند اما ازسوی دیگر، این کار بر مبنای تعمیم‌پذیری طبیعت‌گرایانه در پژوهش‌های کیفی تا حدودی ممکن خواهد بود؛ زیرا وجود شباهت‌های فراوان اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی در جامعه مقصد (حضور در محله‌ای مشخص در شهر قم، داشتن مشاغل کارگری و

خدماتی محدود) و خاستگاه‌های متشابه در جامعه مبدأ (روستاهای اطراف شهرهای کابل، هرات، و مزارشریف) این اجازه را به ما می‌دهد.

۴. مبانی نظری

راهبردهای اقتصادی مهاجران برای تأمین زندگی روزمره از جمله مسائل مهم در مطالعات مهاجرتی محسوب می‌شود. در واقع، مهاجرت بیش‌تر از طریق اثراتی که بر ساختار جمعیتی کشورهای مبدأ و مقصد می‌گذارد آثار مثبت و منفی عدیده‌ای بر بازار اقتصادی این کشورها دارد. این آثار را می‌توان در نیروی کار، بهره‌وری (قابلیت تولید)، پس‌انداز، سرمایه‌گذاری، و تراز پرداخت‌ها ملاحظه کرد.

مهاجرت، از دو طریق، مقدار نسبی نیروی کار را تحت تأثیر قرار می‌دهد: اول تأثیر بر ساخت سنی - جنسی جمعیت، و دوم تأثیر بر میزان فعالیت. تأثیر نخست چنان اهمیتی دارد که بعضی از پژوهش‌گران مهاجرت را از نظر اقتصادی حتی در شرایطی که کاهش جمعیت ممکن است مفید تلقی شود نامطلوب می‌دانند؛ چه در این شرایط مهاجرت احتمالاً تعداد بزرگ سالان را در هرم سنی جمعیت به‌طور نامناسبی کاهش می‌دهد (Dunlop, 2016; 83-84). در واقع، کلیه جریان‌های مهاجرتی در جهت کمک بیش‌تر به جمعیت فعال نسبت به جمعیت غیرفعال نبوده است، به‌ویژه مهاجرت‌هایی که با انگیزه‌های غیراقتصادی انجام پذیرفته‌اند، احتمالاً کم‌تر بر اقتصاد تأثیر گذارده‌اند.

رابطه مهاجرت بین‌المللی با اشتغال بسیار نزدیک و در عین حال پیچیده است. از نظر فرد مهاجر، محرک اساسی تصمیم‌گیری کسب موقعیت بهتر شغلی برای خود یا خانواده است. در این صورت، ملاحظات مربوط به اشتغال نقش مهمی برای او دارد. تأثیرات واقعی مهاجرت بر سطوح مختلف اشتغال در هر یک از دو کشور مبدأ و مقصد به عوامل گوناگونی بستگی پیدا می‌کند (Jinnah, 2016: 255). این عوامل نه‌فقط به‌سبب خصوصیات ویژه مهاجران از نظر ساختار سنی و جنسی، بلکه به سبب توزیع آن‌ها بر حسب شغل، رشته فعالیت، و بسیاری از خصوصیات اقتصادی دیگر موضوع را پیچیده می‌سازد.

زمان مهاجرت در دوره‌های تجاری مختلف نیز اهمیت دارد؛ زیرا هجوم مهاجران کارگر در دوره‌های رکود اقتصادی احتمالاً جز تشدید بی‌کاری نتیجه دیگری به‌بار نخواهد آورد (Chojnicki and Lionel Ragot, 2016: 38). درباره بی‌کاری نیز مطالعاتی در بوم‌گزینی انجام گرفته است؛ چه این پدیده بیش‌تر شامل افراد بزرگ‌سال جوان می‌شود و می‌تواند به نیروی

کار کشور مقصد انعطاف بیش‌تری ببخشد و این امکان را فراهم آورد تا نیروی کار آسان‌تر با تغییرات ساختی در اقتصاد آن کشور انطباق پذیرد (Massey, 1993: 435). همین مطالعات نشان داده‌اند که اثر مهاجرت بر بی‌کاری به‌سادگی مشخص نمی‌شود؛ زیرا معمولاً مهاجران توزیع شغلی و رشته‌فعالیتی و محل سکنایی جداگانه در کشور مقصد دارند، بنابراین، در رقابت کامل و مستقیم با نیروهای کار محلی قرار نمی‌گیرند. در برخی شرایط حتی پیش می‌آید که بوم‌گزینی بی‌کاری را، با ازمیان‌برداشتن تنگناهای ناشی از عرضه کار داخلی در مشاغل معین یا در نواحی معین، کاهش دهد و موجب افزایش اشتغال می‌شود (Weiner, 1997: 64-65). دیده شده است که بازگشت مهاجران مشکلاتی را در بخش‌هایی از بازار کار ایجاد کند و به افزایش بی‌کاری منجر شود.

تأثیر تعداد زیاد مهاجران بر میزان بی‌کاری به سطح سرمایه‌گذاری در وسایل تولید برای اشتغال آن‌ها بستگی پیدا می‌کند که این، خود، به عواملی نظیر وجود سرمایه، نوع پیش‌بینی‌ها، و انتظار سرمایه‌گذاران ارتباط دارد (Constant and Zimmermann, 2017: 206) و موضوع را پیچیده‌تر می‌کند. از آن‌جاکه بوم‌گزینان علاوه بر تولیدکننده بودن مصرف‌کننده نیز هستند، نه تنها موجب افزایش عرضه نیروی کار می‌شوند، بلکه میزان تقاضای کالاهای مصرفی را نیز بالا می‌برند.

به‌طور کلی، با مطالعه تاریخ مهاجرت می‌توان گفت اولاً جهت مهاجرت پیوسته از کشورهای پُرجمعیت به‌سوی کشورهای صورت می‌گیرد که از نظر نیروی کار دچار فقرند. بنابراین، مهاجرت در این‌گونه موارد نه تنها مشکلات اشتغال را در کشورهای مبدأ تسکین می‌دهد، بلکه به تقاضای مؤثر کار در کشور مهاجرپذیر نیز پاسخ می‌دهد. ثانیاً مهاجرت از یک کشور و ورود به کشور دیگر از یک سو و سطوح اشتغال و بی‌کاری از سوی دیگر تابع قوانین ساده‌ای نیست و به شرایطی هم‌چون خصوصیات مهاجران، زمان مهاجرت، و جنبه‌های گوناگون و وضعیت اقتصادی کشورهای مبدأ و مقصد بستگی دارد (ibid: 70).

اثر مهاجرت بر توزیع شغلی نیروی کار به‌سختی قابل تشخیص است. اطلاعات و تحقیقات در این زمینه ناکافی‌اند و تنها شواهد موجود نشان می‌دهند که ترکیب شغلی مهاجران با ملیت اصلی آنان و با دوره زمانی مهاجرت تغییر می‌کند (ibid: 72). بی‌شک، موقعیت‌های شغلی موجود در کشورهای مهاجرپذیر تعیین‌کننده نوع حرفه بوم‌گزینان است. دولت‌های مهاجرپذیر به‌طور فزاینده‌ای معیار انتخاب شغلی را برای پذیرش بوم‌گزینان به‌کار می‌گیرند و از استخدام و به‌کارگیری آن‌ها در بعضی رشته‌ها جلوگیری می‌کنند. معمولاً

تقاضا برای کارگران ماهر بیش‌تر از کارگران غیر ماهر است. از این‌رو، کشورهای مهاجر فرست و مهاجر پذیر، هر دو، برای دستیابی به این منبع شغلی با یکدیگر رقابت می‌کنند (Massey, 1993: 43).

اگر ورود مهاجران به بازار اقتصادی کشور مقصد دلیلی غیر از تقاضای آن بازار به نیروی کار باشد، خودبه‌خود، افزایش بی‌کاری و به‌احتمالی کاهش دست‌مزدها را به دنبال خواهد داشت (Hansen and Lofstrom, 2003: 81). البته شرایط اقتصادی کشور میزبان، قانونی یا غیرقانونی بودن حضور مهاجران، سطوح مهارتی، و همچنین میزان انطباق آن‌ها با کشور مقصد باعث می‌شود اثرات مهاجرت بر بازار کار متفاوت باشد. اگر نیروی کار مهاجر مزیت‌هایی بر نیروی کار بومی داشته باشد، رقابتی در بازار کار بین آن‌ها ایجاد می‌شود و در نتیجه، مشاغل از دست بومیان رفته می‌شوند و با افزایش عرضه نیروی کار سطح دست‌مزدها کاهش پیدا خواهد کرد. اما اگر مهاجران به‌عنوان مکمل و نه رقیب نیروی کار بومی باشند اشتغال بومیان و همچنین سطح دست‌مزدها نیز می‌تواند افزایش یابد (Borjas, 2009: 13).

بسیاری از پژوهش‌گران، در برابر فرضیه افزایش بی‌کاری بر اثر مهاجرت، فرضیه نقش بالقوه بی‌کاری را در کاستن دست‌مزدها بررسی کرده‌اند. در واقع، ارتباط میان میزان مهاجرت و سطح دست‌مزدها همانند تأثیر مهاجرت بر بی‌کاری بسیار پیچیده است؛ زیرا مهاجران به سبب خصوصیات شغلی و الگوهای سستی خود فقط با بخشی از نیروی کار بومی رقابت می‌کنند (Pieke and Mallee, 1999: 135).

اثر مهاجرت بر دست‌مزدها در کشور مبدأ ممکن است مستقیم‌تر از این اثر در کشور مقصد باشد و به همین ترتیب اثر مهاجرت لزوماً در جهت افزایش دست‌مزدها نیست. چه بسا اتفاق می‌افتد که مکمل بودن نیروی کار مهاجران در کشور مقصد دست‌مزدها را کاهش دهد (Mazzella, 2016: 37). به این ترتیب، مهاجرت فقط هنگامی به افزایش سطح عمومی دست‌مزدها کمک می‌کند که مهاجران در مقام مکمل نیروی کار بومی و نه به‌عنوان رقیب آن قرار داشته باشند و به کشوری با منابع کافی مهاجرت کرده باشند (Lesclingand and Hertrich, 2017: 73).

مهاجرت از کشوری به کشور دیگر در بسیاری موارد پاسخی است به فرصت‌های اقتصادی که بیش‌تر در کشورهای مقصد به وجود می‌آید. حال، پرسش این‌جا است که مهاجران تا چه اندازه از این فرصت‌ها بهره می‌جویند. آیا سطح درآمد و بهره‌وری آن‌ها نسبت

به مهاجرانی که بیرون از فرصت‌های اقتصادی دست به مهاجرت زده‌اند متفاوت است؟ پاسخ به این پرسش ساده نیست.

اثر ضمنی دو پدیده مهاجرپذیری و مهاجرفرستی برای تمام سطوح بهره‌وری در دو گونه کشور مبدأ و مقصد به برخی عوامل بستگی دارد. در بین این عوامل از کم‌بود یا فراوانی نسبی کارگر در مقایسه با عوامل دیگر تولید مانند مهارت‌ها و آموزش مهاجران، از امکان جانشینی عناصر و استفاده از منابع و تشکیل سرمایه و صرفه‌جویی‌های مقیاس و تغییرات فناوری می‌توان نام برد. (ibid: 137).

از آن‌جاکه مهاجران در بسیاری موارد مردانی در سنین کارند، بوم‌گزینی با افزایش نسبی جمعیت فعال از نظر اقتصادی درآمد سرانه را افزایش خواهد داد. هم‌چنین مهاجرت‌های بین‌المللی اصولاً در مناطقی انجام می‌گیرند که ترکیب مؤثرتری از عوامل تولید فراهم آید. در کشورهای مهاجرپذیر، چنان‌چه نیروی کار در مقایسه با سایر عوامل تولید کم‌یاب باشد، بوم‌گزینی کارگران به بهره‌وری بیش‌تر تولید خواهد انجامید. در کشورهای مهاجرفرست، چنان‌چه بی‌کاری یا کم‌کاری وجود داشته باشد یا نسبت بین کار و منابع دیگر و به‌ویژه نسبت سرمایه به کارگر آن‌چنان که معمول است بهبود یابد، همین نتیجه حاصل می‌شود (ibid: 139).

مهاجرت ممکن است برخی آثار جانشین یا مکمل در هر دو کشور مهاجرفرست و مهاجرپذیر به‌جای‌گذارد که بهره‌وری را به‌سمت مثبت یا منفی سوق دهد. بوم‌گزینی نسبت سرمایه به کار را کاهش می‌دهد، خدمات سرمایه‌ای را نسبت به خدمات کارگری تقلیل می‌دهد، و موجب کاهش دست‌مزد می‌شود. بوم‌گذاری احتمالاً اثرهای معکوسی خواهد داشت (Massey, 1993: 47). در نتیجه، در کشورهای مهاجرپذیر، سرمایه به‌طور متمرکز برای هر کارگر به‌کار گرفته خواهد شد؛ به‌بیان‌دیگر، کارگر جانشین سرمایه می‌شود. مهاجرت بین‌المللی از طریق کاربرد منابع طبیعی، سرمایه، و نیروی کار در تولید یا به‌طور غیرمستقیم بر درآمد سرانه و بهره‌وری اثرگذار است.

مهاجرت‌های بین‌المللی آثار مختلفی بر پس‌انداز نیز دارند. این اثرها می‌توانند، از طریق تأثیر بر توزیع سنی و نسبت کارگران به وابستگان خود، بر سطح درآمد و مصرف و سپس بر پس‌انداز مؤثر باشند. به‌علاوه، این نوع مهاجرت می‌تواند بر درآمد و ظرفیت پس‌انداز اثر مستقیمی داشته باشد. این اثرها می‌توانند از طریق تأثیر بر توزیع منفی و مثبت کارکنان و غیرکارکنان اعمال شوند. مهاجرت‌های دوسویه (به داخل یا خارج کشور) از طریق کاهش یا

افزایش جمعیت به‌طور غیرمستقیم پس‌اندازها را در بلندمدت دست‌خوش تغییر می‌کنند؛ زیرا موجب تغییر سطوح درآمد و توزیع آن می‌شوند (Morice, 2008: 212-213). اثرهایی که مهاجرت بین‌المللی ممکن است بر مصرف، به‌عنوان یکی دیگر از محدودیت‌های اصلی پس‌انداز، بگذارد به‌طور مشخص مطالعه نشده است.

آخرین عاملی که در این‌جا به آن توجه می‌شود اثر سرمایه بر پس‌انداز است که مستقیم همراه با مهاجر وارد یا خارج می‌شود. انتقال سرمایه به این شکل صورت می‌پذیرد: در ابتدای امر، وجوهی به‌وسیله مهاجران به کشور وارد می‌شوند؛ سپس، وجوهی به‌وسیله مهاجران به خارج از کشور ارسال می‌شوند؛ و در پایان، وجوهی که به‌هنگام بازگشت به وطن به‌همراه خود مهاجران از کشور خارج می‌شوند (Pieke and Mallee, 1999: 21).

اثرهای رشد جمعیت بر تشکیل سرمایه از جمله مسائل مهمی است که پژوهش‌های مربوط به تأثیرات عوامل جمعیتی بر سرمایه‌گذاری به آن توجه نکرده‌اند. اهمیت این مطلب از آن‌جا ناشی می‌شود که در شرایط طبیعی، هر افزایش جمعیتی افزایشی را در ذخیره کالاهای سرمایه‌ای، به‌منظور تجهیز جمعیت یا نیروی کار، به‌دنبال می‌آورد و این لزوماً متناسب با آن نیست. بسیاری از مؤلفانی که به ارتباط متقابل رشد جمعیت و سرمایه‌گذاری توجه کرده‌اند به نتایجی که از کمی ارتباط بین نرخ گسترش این دو ناشی می‌شود اشاره کرده‌اند؛ زیرا از یک سو در بسیاری از کشورهای در حال توسعه میزان حقیقی تشکیل سرمایه کم‌تر از اندازه لازم است و از سوی دیگر در کشورهای توسعه‌یافته میزان رشد جمعیت معمولاً پایین‌تر از میزان متداول سرمایه است (Massey, 1993: 50).

مهاجرت‌های بین‌المللی با حرکت‌های سرمایه‌های بین‌المللی به‌طور مختلف مقارن است. اغلب تصور می‌شود که بوم‌گزینی برای کشور مهاجرپذیر سودآور و برای کشور مهاجرفرست زیان‌بار است؛ زیرا مهاجران نوعی سرمایه به‌شمار می‌آیند (ibid: 52). فرضیه دیگر این‌که مهاجرت‌های بین‌المللی بر تشکیل سرمایه و انتقال سرمایه به‌وسیله مهاجران اثر می‌گذارد. باید گفت این نوع انتقال سرمایه به‌اندازه صادرات سرمایه بر رشد اقتصادی و سرمایه‌گذاری کشورهای مهاجرپذیر اثر سوء دارد. این اثر ممکن است کاهش یابد (ibid: 54)؛ مثلاً چنان‌چه این‌گونه انتقال‌ها در جهت تأمین مالی مهارت بوم‌گزینان جدید و ترغیب آن‌ها به کار افتد یا ارزش‌های ارزایی از کشورهای مهاجرپذیر سطح خرید کالاهای صادراتی

کشورهای مهاجرپذیر را افزایش دهد، به تسکین فشارهای جمعیتی در کشورهای مهاجرفرست کمک خواهد کرد (Weiner, 1997: 76).

هم‌چنین، مهاجرت ممکن است تراز پرداخت‌های بین‌المللی را به‌طور مستقیم، از طریق جوهری که مهاجران با خود به کشور جدید می‌آورند یا به موطن اصلی خود می‌فرستند، تحت تأثیر قرار بدهد (ibid: 77). بنابر شواهد آماری موجود، وجوه آورده‌شده به‌واسطه مهاجران نسبت به مبالغ برده شده به کشور مهاجرفرست ناچیز بوده است (ibid: 78). اما مهاجرت‌های کارگری، مانند مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران، بخش قابل‌ملاحظه‌ای از درآمد خود را به کشور اصلی می‌فرستند. بدیهی است در جایی که کارگران خارجی درصد زیادی از نیروی کار را تشکیل می‌دهند، وجوه ارزی بر تراز پرداخت‌های کشور مهاجرپذیر اثر منفی به‌جای می‌گذارد (Zúñiga, 2016: 212).

پس از این مقدمه، در ابتدا نگاهی اجمالی به قانون کار دربارهٔ اتباع بیگانه خواهیم پرداخت و از راهبردهای اقتصادی روزمره مهاجران یعنی شیوه‌های جست‌وجوی کار، ثبات کاری، مسئله دست‌مزد، روابط بین کارگری، فشارهای ناشی از کار، اشتغال سال‌خوردگان و زنان و کودکان، و سرانجام از شیوه انتقال پول مهاجران به افغانستان سخن خواهیم گفت.

۵. قانون کار دربارهٔ اتباع بیگانه در ایران

با نگاهی به وضعیت حقوقی اشتغال اتباع بیگانه در جمهوری اسلامی ایران می‌توانیم درک بهتری از وضعیت قانونی و غیرقانونی اشتغال مهاجران افغانستانی ساکن در ایران داشته باشیم. ماده ۲۰۳ از قانون کار در ایران به اشتغال اتباع بیگانه اختصاص یافته است (مصوب ۲۹ آبان ۱۳۶۹، فصل پنجم: آموزش و اشتغال، مبحث سوم — اشتغال اتباع بیگانه). در این جا به برخی از مهم‌ترین قوانین مربوط به کار خود اشاره خواهیم کرد:

طبق ماده ۱۲۰ قانون کار، اتباع بیگانه اجازه اشتغال را در ایران ندارند مگر آن‌که اولاً روادید ورود با حق کار مشخص داشته باشند و ثانیاً مطابق قوانین و آیین‌نامه‌های مربوطه پروانه کار دریافت کنند. مهاجران افغانستانی حق ندارند در هر شغلی که تمایل دارند مشغول به کار شوند. در مجوزی که برای کار مهاجران صادر می‌شود اصولاً حق انجام کارها و خدمات سطح پایین گنجانده شده است. عبدالرحمن، مهاجر پنجاه و پنج ساله که حدود ده سال است در ایران ساکن شده است، می‌گوید: «کار اصلی من در افغانستان تولید کابینت‌های آشپزخانه بوده ولی هرگز نتوانستم در ایران به تولید پردازم، باید کارگری می‌کردم...».

در ماده ۱۲۱، وزارت کار و امور اجتماعی، متولی امر کار در ایران، با رعایت سه شرط با حق کار مشخص برای اتباع بیگانه موافقت و پروانه کار صادر خواهد کرد: الف) مطابق اطلاعات موجود در وزارت کار و امور اجتماعی در میان اتباع ایرانی آماده به کار، افراد داوطلب واجد تحصیلات و تخصص مشابه وجود نداشته باشد؛ ب) تبعه بیگانه اطلاعات و تخصص کافی برای اشتغال به کار موردنظر داشته باشد؛ و ج) از تخصص تبعه بیگانه برای آموزش و جای‌گزینی بعدی افراد ایرانی استفاده شود.

از آن‌جا که بیش‌تر مهاجران ساکن در ایران کارگران غیرمتخصص‌اند، اصولاً اجازه کار همیشه برای آن‌ها با مشکل روبه‌رو بوده است. هم‌چنین، در ماده ۱۲۲ آمده است که وزارت کار و امور اجتماعی می‌تواند نسبت به صدور، تمدید، و تجدید پروانه کار افراد ذیل اقدام کند: الف) تبعه بیگانه‌ای که حداقل ده سال مداوم در ایران اقامت داشته باشد؛ ب) تبعه بیگانه‌ای که همسر ایرانی داشته باشد؛ و ج) مهاجران کشورهای بیگانه، خصوصاً کشورهای اسلامی، و پناهندگان سیاسی به شرط داشتن کارت معتبر مهاجرت یا پناهندگی و پس‌از موافقت کتبی وزارت‌خانه‌های کشور و امور خارجه.

آن‌چه در عمل مشاهده می‌شود بسیاری از مهاجران به‌دلایل عدیده، از جمله آشنانبودن به روال بوروکراتیک در ایران، از داشتن مجوز کار محروم می‌مانند و مجبورند به‌طور غیرقانونی کار کنند. جوان سی‌ساله‌ای می‌گفت: «من الان سیزده ساله که اوادم ایران، ولی هنوز نمی‌تونم مجوز کار داشته باشم! همیشه مشکلی وجود داره که نمی‌شه! مدارکی می‌خوان که ما نداریم! برای همین، مجبوریم به کارهای سخت با هر دست‌مزدی تن بدیم». آن‌چه بدیهی است دریافت کارت معتبر مهاجرت قانونی که معمولاً با انجام‌دادن کارهای اداری و پرداخت پول به حساب دولت میسر می‌شود دشوار است؛ آن هم برای مهاجری که درآمدش به‌زحمت کفاف زندگی‌اش را می‌دهد.

در بند «ج» ماده ۱۱ قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت، به‌منظور جلوگیری از حضور نیروی کار غیرمجاز خارجی در بازار کار کشور، وزارت کار و امور اجتماعی مکلف است کارفرمایانی را که اتباع خارجی فاقد پروانه کار را به‌کار می‌گیرند، بابت هر روز اشتغال غیرمجاز هر کارگر خارجی، مجبور کند معادل پنج برابر حداقل دست‌مزد روزانه جریمه بپردازند. در صورت تکرار این عمل جریمه آنان دو برابر خواهد شد.

روند پی‌گیری این قانون از سوی دولت همیشه در نوسان بوده است. در برخی سال‌ها بسیار سخت‌گیرانه و در برخی سال‌ها با اغماض همراه بوده است. بازرسی‌ها اصولاً به‌طور مرتب در جریان است اما آمار و ارقام دقیقی در دسترس نیست.

باتوجه به این که شرط دریافت مجوز کار در ایران نخست داشتن جواز اقامت است، باید اشاره کرد که تا قبل از ۱۳۸۷ آن دسته از مهاجران افغانستانی که به اخذ این مدرک نائل می‌آمده‌اند بسیار ناچیز بوده است و از این رو می‌توان حدس زد که تعداد بسیار زیادی از این مهاجران اجازه کار نداشته‌اند و به‌طور غیرقانونی و غیررسمی به کار مشغول بوده‌اند. در چهارم اسفند ۱۳۸۷، مجلس شورای اسلامی در بررسی بودجه سال بعد طرحی را به تصویب رساند که براساس آن تمام اتباع بیگانه برای دریافت پروانه کار یک‌ساله مبلغ پانصد هزار تومان به حساب دولت واریز کنند. بدین صورت، مسئله قانونی شدن کار مهاجران، برای آنان که توان پرداخت این وجه را دارند، به‌طور موقت حل شد.

۶. جست‌وجوی کار در ایران

در ایران، مردان مهاجر اجازه دارند تنها در چهار گروه شغلی مشغول به کار شوند: ۱. گروه کوره‌پزخانه‌ها (مشاغلی مانند کچ‌پزی، آهک‌پزی، آجرپزی، و ...); ۲. گروه کارهای ساختمانی (کارگر ساختمانی، بسته‌بندی مصالح، حفاری، آسفالت‌کاری، بتن‌ریزی، بلوک‌سازی، مشاغل مرتبط با سنگ‌بری، مشاغل راه‌سازی، معدن، و ...); ۳. گروه کارهای کشاورزی و دام‌داری (کارگر کشاورزی، متصدی مرغ‌داری، مشاغل کشتارگاه، مشاغل چرم‌سازی، و ...); و ۴. سایر مشاغل (مانند کارگر سوزاندن زباله، کارگر بازیافت زباله‌ها، کارگر تخلیه و بارگیری، و ...). نوع کار آن‌ها نسبت به مکان جغرافیایی کشور متفاوت خواهد بود؛ برای مثال، در تهران کارهای خدماتی و ساختمانی، در قم کارهای صنعتی، و در ورامین کارهای کشاورزی برای آنان فراوان‌ترند.

بیش از نیمی از مهاجران شاغل، در بخش خدمات به کار مشغول‌اند و بقیه آن‌ها برحسب مناطقی که انتخاب کرده‌اند کار کشاورزی و صنعتی می‌کنند. آن‌ها در مناطقی مانند مازندران، گیلان، و ورامین به‌کمک کشت‌کاران می‌آیند و در مناطق صنعتی به کارگری اغلب ساده مشغول می‌شوند.

باوجود مشکل بی‌کاری، یافتن کار برای مهاجران افغانستانی در ایران امر دشواری نیست. آن‌ها در حافظه جمعی کارفرمایان ایرانی جایگاه ویژه و نیکویی دارند. در موارد عدیدهای، کارفرمایان ایرانی کارگر افغانستانی را به کارگر هم‌وطن خود ترجیح می‌دهند. عده‌ای از پژوهش‌گران دلیل این امر را صرفاً دست‌مزد پایین‌تر آن‌ها نسبت به کارگران ایرانی دانسته‌اند

(Khosrokhavar and Roy, 1999: 251)، در صورتی که در حال حاضر، مشاغلی وجود دارند که در آن‌ها قیمت کارگر ایرانی و افغانستانی تقریباً برابر است اما این ترجیح کارفرمایان ایرانی هم‌چنان بر جای خود باقی است. به‌باور برخی از کارفرمایان، کارگران مهاجر هم وجدان کاری جدی‌تری از خود نشان می‌دهند و هم از دست‌مزد خود گله‌ای نمی‌کنند و سخت‌گیری‌ها و توقعات کارگران ایرانی را نیز ندارند. یک پیمان‌کار تهرانی دلیل به‌کارگرفتن کارگر افغانستانی را این‌چنین ابراز می‌دارد: «کارگر افغان، به‌جز دست‌مزد کم‌تر از کارگر ایرانی، کم‌ادع‌تر هم است و بدون هیچ قراردادی مشغول به کار می‌شود و چون می‌ترسد که کار خود را از دست بدهد کار خود را جدی‌تر می‌گیرد». یک مالک گاوداری دربارهٔ استخدام کارگران افغانستانی می‌گوید:

جوان شهری ایرانی معمولاً علاقه‌ای به کارکردن در جاهایی مثل گاوداری ندارد، ترجیح می‌دهد تو خیابون‌ها گل بفروشد. حال اگر جوان رو ستایی ایرانی بخواد دام‌داری کنه، در منطقه خودش مشغول به کار می‌شه؛ چون دام‌داری همه‌جای ایران هست. اما جوان روستایی ایرانی که برای کار به شهر می‌آد کارهایی مثل دام‌داری رو تو برنامه‌اش نمی‌گذاره. برای کارگر افغانستانی نیاز نیست حق بیمه پرداخت کنیم درحالی‌که هم بهتر کار می‌کنند و هم کم‌تر دست‌مزد می‌گیرن.

محمود، استادکار و کارفرما که چند کارگر افغانستانی زیردست او کار می‌کنند، می‌گوید: «مشکل اینه که اگه به کارگر ایرانی بگی خوب کار کن، با تو دعوا می‌کنه، گردن‌کلفتی می‌کنه، در صورتی‌که کارگر افغانی این‌جوری نیست. سرش را می‌اندازه پایین و کارش رو می‌کنه و شب هم مزدش رو می‌گیره و می‌ره ...».

مشاغل دشواری چون تجهیز چاه‌های فاضلاب شهری را نیز، به‌دلیل رغبت‌نداشتن کارگران ایرانی به این نوع کار، معمولاً کارگران افغانستانی انجام می‌دهند. می‌توان پذیرفت که مهاجران افغانستانی از آن‌جایی که مایل نیستند سروکارشان به ادارهٔ اتباع خارجی و پلیس بیفتد و کار خود را در معرض تهدید ببینند مجبورند کار فعلی خود را با دقت بیش‌تری انجام دهند و از دست‌مزد کم‌تر هم گله‌ای نداشته باشند.

... من چاره‌ای ندارم که ... مجبورم این‌جا توی این شرایط کار کنم، ... نه بیمه دارم نه پول به‌اندازهٔ کارم می‌گیرم، هر جا دیگه کار کردم برام مشکل پیش اومده اما تو چاه‌کندن، نه! چون همش زیر زمین هستم و کسی من رو نمی‌بینه ... باز خدا رو شکر، راضی‌ام ...

در ایران، برعکس پاکستان، برای پیدا کردن کار عملاً نیازی به طی مراحل قانونی و عرفی جدی نیست و اغلب مهاجران به آسانی از محل کاری به محل کار دیگر جابه‌جا می‌شوند. آنچه در ایران برای مهاجر جوینده کار مهم است شیوه یافتن کار است. مهاجر مستعد می‌تواند، بعد از مدتی کار در ایران، به راه‌نمای گروهی از کارگران تبدیل شود. در ایران، سرکارگر مهاجران اغلب اوقات، خود، افغانستانی است. کارفرمای ایرانی برای سازمان‌دادن کارگران افغانستانی آزادی عمل زیادی به سرکارگر می‌دهد و معمولاً در جزئیات کارهای او وارد نمی‌شود و اجازه می‌دهد کارها روال طبیعی خود را طی کنند. اکثر مواقع، کارفرما کل مبلغ یک کار را به سرکارگر می‌دهد و او پول را به شیوه خود بین کارگران تقسیم می‌کند.

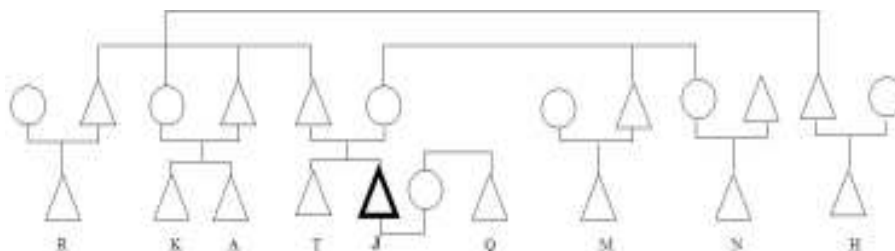
معمولاً کارگران افغانستانی، به‌طور موقت یا حتی برای چند سال، حول یک فرد مرکزی که همان سرکارگر باشد جمع می‌شوند. آن‌ها به‌طور دسته‌جمعی از یک ساختمان به ساختمان دیگر و از یک زمین کشاورزی به زمینی دیگر می‌روند. آنچه در این میان مهم است رابطه کارگر با فرد مرکزی است. نحوه قرار گرفتن آن‌ها در گروه می‌تواند دلایل متفاوتی داشته باشد: خویشاوندی دور و نزدیک، همسایگی، هم‌محلی سابق در افغانستان، و ... این واقعیت با مطالعه شبکه‌های ارتباطی میان‌مهاجری آشکار شده است.

یکی از اطلاع‌رسان‌های ما، به نام جواد، در یک ساختمان به کار ساخت و ساز مشغول است. او مسئول دیگر کارگران هم‌وطن خود است. پیمان‌کار ایرانی پول کارهای ساختمانی را پس از انجام کار به‌صورت کامل به جواد می‌پردازد و او میان کارگران تقسیم می‌کند. در این ساختمان علاوه بر جواد، تقی (برادر جواد)، کریم، علی‌مراد، و رمضان (پسرعموهای جواد)، غلام‌علی (برادر خانم جواد)، محمدباقر (پسردایی جواد)، نجیب (پسرخاله جواد)، حجت (پسر برادر زن عموی جواد = پسر دایی کریم و علی‌مراد)، و گل محمد (همسایه نجیب در افغانستان) کار می‌کنند. شش نفر اول، همگی، از یک خاستگاه یعنی روستایی در اطراف مزار شریف آمده‌اند؛ محمدباقر، نجیب، و حجت از روستای دیگر. غلام‌علی به دلیل آسیب‌دیدگی از ناحیه دست در هنگام کار قادر به انجام دادن کارهای دشوار نیست. بنابر توافقی که بین اعضای گروه صورت گرفته است او به تهیه غذا مبادرت می‌ورزد و حقوقی هم‌سنگ دیگران دریافت می‌کند.

در مدت شش ماه گذشته، تیم جواد مهاجران زیادی را به خود دیده است. این‌جا شاهد شکل‌گیری شبکه‌ای برمبنای رابطه‌ایم؛ چراکه هرکدام از اعضای گروه حداقل یک عضو دیگر

از خویشان خود را در این شبکه دارد. گروه جواد برا ساس خویشاوندان پدر، خویشاوندان مادر، و به طور کلی تر خویشاوندان زن، و در نهایت همسایگی شکل گرفته است.

شبکه خویشاوندی گروه کارگری جواد



جواد (J) / تقی (T) / کریم (K) / علی مراد (A) / غلام علی (Q) /
محمدباقر (M) / نجیب (N) / حجت (H) / رمضان (R)

مهاجران افغانستانی، برعکس کارگران ایرانی، تمایل دارند گروهی کار کنند. گاهی این رفتار گروهی آنان باعث بالارفتن سود طرفین (کارفرما و کارگران) می شود؛ برای مثال، یک باغدار که دو کارگر افغانستانی دارد می گوید: «همکاری کارگران افغانی با مالک باغ در طول زمان به مزارعه تبدیل شده است»؛ به این صورت که کارگر زمین را بارور می کند و در پایان محصول و درآمد میان مالک و کارگر به نسبت مشخصی تقسیم می شود.

هرگاه فرد قصد کند به ایران مهاجرت کند محتمل است که به سرعت به واسطه یکی از خویشان، دوستان یا همسایگان شغلی بیابد. به همین دلیل، معمولاً با دست خالی و حتی با قرض کردن پول سنگین برای سفر راهی ایران می شود. البته باید اضافه کرد که این سفرها همیشه تنها جنبه اقتصادی ندارد و گاهی برای یک نوجوان افغانستانی حکم مرحله گذار را پیدا می کند. او با سفر به ایران خودش را به خود در وهله اول و به خویشان در وهله بعد اثبات می کند؛ برای مثال درباره ازدواج در افغانستان، برای خانواده دختر، پسری که قبل از ازدواج سفری برای کار به ایران یا پاکستان کرده است، مزیت محسوب می شود. این سفر معمولاً قبل از ازدواج دست کم یکبار انجام می گیرد. او در این سفر، علاوه بر پس انداز پول، تجربه زندگی دور از خانواده را نیز می آموزد. مهاجر هجده ساله افغانستانی و مجرد که حدود سه ماه بود به ایران آمده بود می گفت:

خودم دوست داشتم که پیام ایران ... می‌دونستم سفر سختیه ولی باید می‌اومدم ... می‌تونستم بمونم افغانستان، چون اون‌جا هم کار کشاورزی داشتیم ... ولی باید می‌اومدم ... آخه بچه‌های هم سن من باید بیان که بگن می‌تونن تو شرایط سخت هم زندگی کنن! این‌جوری برای آینده هم خوبه! پدرزن آدم روی آدم حساب می‌کنه که این اهل کاره ...

تمایل به انجام کارهای ساده، مانند کارگری در صنعت و فرمان‌بری در خدمات، در افراد کهن سال و به‌ویژه میان سال بیش‌تر دیده می‌شود. کارفرما نیز به‌نوبه خود، به‌دلیل وسواس و وجدانی که این دسته از کارگران ساده از خود نشان می‌دهند تا «نان حلالی برای زن و بچه خود ببرند» از آن‌ها راضی است و سعی دارد آن‌ها را از خود رنجیده‌خاطر نسازد و راضی نگه دارد: «والله همین کارگری ساده بهتره، کارای دیگه دزدی داره، حروم‌کاری زیاد می‌شه ...»؛ کارگر پنجاه‌وپنج‌ساله مقیم قم این را می‌گوید.

این طرز تفکر چیزی نیست که الزاماً فکر جوان‌ترها را به خود مشغول‌بدارد؛ چه آن‌ها ازسویی تمایل دارند در کار خود پیش‌رفت کنند و موقعیت حرفه‌ای خود را بهبود بخشند و ازسوی دیگر امکان این پیش‌رفت همیشه برای آنان میسر نیست:

خب، من دلم می‌خواد پول‌دار شم تا راحت زندگی کنم. البته ناراضی نیستم ولی خب، می‌شه بهتر از اینم زندگی کرد.» یا «چرا باید شما راحت‌تر زندگی کنین، خب، ما هم می‌خواهیم زندگی کنیم. این‌که ما پول بیش‌تری داشته باشیم مگه عیبی داره؟ کارگر ایرانی چقدر روزی می‌گیره؟ خوبم کار نمی‌کنه، ولی کارگر افغانی اگه نصف اون پول رو بهش بدی میاد، تازه گله‌ای هم نداره، بهترم کار می‌کنه.

این میل به افزون‌طلبی، با توجه به این واقعیت که آن‌ها می‌دانند تغییر و وضعیت برایشان کار آسانی نیست، ممکن است آنان را به راه‌های انحرافی سوق دهد. جوانی بیست‌ساله که با ظاهر مدگرای خود از بی‌پولی می‌نالید ولی درعین‌حال اذعان می‌کرد هر شیوه‌ای برای به‌دست‌آوردن پول مناسب نیست می‌گفت: «الان یه حمید سیاه این‌جاس که مواد مخدر می‌فروشه، روزی بیش‌تر از صد تومن کار می‌کنه. زحمتم نمی‌کشه. وضعش داره توپ می‌شه. خب، منم می‌تونم از این کارا بکنم ولی وجدانم قبول نمی‌کنه. آخه اینم شد کار؟» بعد از شش ماه شنیدیم که همین جوان در توزیع مواد مخدر با حمید سیاه همکاری می‌کند!

۷. ثبات کاری

از آن‌جا که تعداد زیادی از کارگران مهاجر به دلایل عدیده از داشتن اجازه کار محروم‌اند، می‌توان نتیجه گرفت که به نفع آن‌هاست که در کار خود ثابت قدم باشند، به کارهای سخت و کم‌درآمد تن بدهند، و پیوسته در پی جلب اعتماد صاحب‌کار خود باشند.

مجموعه شرایط مهاجرت، اعم از بیگانگی، کسب‌کردن مجوزهای لازم، نیاز شدید به کار، تعداد زیاد داوطلب کار در وضعیت اقتصادی کنونی ایران، و ناممکن بودن بازگشت به وطن اصلی برای بسیاری از مهاجران، همه این‌ها موجب شده‌اند که وقتی فرد مهاجر شغلی را پیدا می‌کند سخت به آن پای‌بند بماند و هوس تغییر آن را در سر نپروراند. البته اگر کار دیگری با شرایط بهتر برای او فراهم شود، قطعاً به این تغییر با کمال میل تن خواهد داد. وفاداری کارگر افغانستانی و پُرکاری و قناعت مشخصه‌های اصلی فکر او را در پای‌بندی به ثبات شغلی تشکیل می‌دهند. ما در طول کار میدانی خود به افراد زیادی برخورد کردیم که بیش از پانزده سال در یک محل کار می‌کردند. نمونه آن کارگر و نگهبان یک دام‌داری بود که شانزده سال به کار و کارفرمای خود وفادار مانده بود.

۸. دست‌مزد

به‌طور کلی، میزان دست‌مزد کارگر افغانستانی معمولاً پایین‌تر از کارگر ایرانی است. البته این واقعیت به بازار کار نیز بستگی دارد؛ برای مثال، در سال ۱۳۹۰ در تهران کارگر ساختمانی کم شده بود و به همین دلیل قیمت کارگر افغانستانی با ایرانی چندان تفاوتی نمی‌کرد. با وجود این تفاوت، معمولاً تنها انتظار جدی آن‌ها این است که پرداخت دست‌مزدشان به موقع انجام گیرد: «من روزمزد، خب اگه یه روز پول نگیرم چه کنم؟ از کجا نون بخورم؟ همه ایرانی‌ها خوب پول نمی‌دن، البته بیش‌ترشون خوبن، حتی اگه پول زودترم بخوایم، بعضی‌هاشون می‌دن».

وجود کارگران افغانستانی در ایران باعث شده است که قیمت کارگر در ایران متعادل بماند. در برهه‌هایی که دولت نسبت به کار مهاجران سخت‌گیری نشان داده است قیمت کارگر ایرانی در بازار به‌طور چشم‌گیری افزایش پیدا کرده است و کارفرمایان با مشکل روبه‌رو شده‌اند.

به نظر می‌رسد با توجه به پایین بودن دست‌مزد کارگران افغانستانی و هزینه زندگی در ایران، به‌خصوص بعد از هدف‌مند کردن یارانه‌ها، امکان پس‌انداز چشم‌گیر وجود نداشته باشد، تا چه رسد به پس‌انداز شخصی و احیاناً ارسال پول برای خانواده در افغانستان. اما آن‌چه مسلم می‌نماید این است که پس‌انداز برای این خانواده‌ها که از امکاناتی مثل بیمه

برخوردار نیستند بسیار حیاتی است. آن‌ها سعی می‌کنند برای «روز مبادا» اندک‌پس‌اندازی داشته باشند. ما درکل شاهدیم که سالانه مقدار قابل توجهی ارز از ایران به مقصد افغانستان فرستاده می‌شود.

۹. رابطه‌های بین‌کارگری

منظور از این نوع رابطه‌ها بیش‌تر روابطی‌اند که یا به‌طور ارادی یا به‌نحوی ناخواسته بین افغانستانی‌ها و ایرانی‌ها به‌طور کلی و میان کارگران افغانستانی و ایرانی به‌طور ویژه برقرار می‌شوند. می‌توان حدس زد که بسیاری از جوانان مهاجر تمایل دارند با دیگر مهاجران هم‌میهن یا هم‌شهری خود ارتباط داشته باشند و بسیاری دیگر، برعکس، به معاشرت با هم‌سالان و همکاران ایرانی خود علاقه نشان می‌دهند. به‌این‌معنی، ایرانیانی هستند که به‌قول خودشان خیلی با دوستان افغانستانی خود «می‌پرند»، هم‌چون جوانانی که از مهاجران افغانستانی فاصله می‌گیرند. ما در این‌جا چند نکته درباره‌ی روابط کاری بیان می‌کنیم:

۱. افغانستانی‌ها در بین خود: معاشرت با هم‌میهنان بیش‌تر در پسرها و خانواده‌ها مشاهده می‌شود و به یک نیاز مسلم آن‌ها پاسخ می‌دهد و آن فرار از احساس غربت در محیطی بیگانه است. زندگی در فضای افغان‌ستانی و بهره‌گیری از حمایت جمعی ولو به‌طور پنهان محیط را تحمل‌پذیرتر می‌کند.

کسانی که در قم اقوام بیش‌تری دارند از شبکه‌های ارتباطی وسیع‌تری برخوردارند و در نتیجه به ایجاد فضاهای خودی، سنتی، و افغانستانی همت بیش‌تری می‌گمارند و حضور بیش‌تری در آن‌ها می‌یابند و کار را به محیط‌های حرفه‌ای نیز می‌کشانند. هم‌بستگی در روابط خویشاوندی و همسایگی و هم‌یاری در مسائل اقتصادی در میان مهاجران افغانستانی از نتایج این سنت‌گرایی و حفظ هویت فرهنگی به‌شمار می‌آید. مهاجران میل دارند که با هم کار کنند. بنابراین، شبکه‌های اجتماعی بسیار قوی و پیچیده‌ای وجود دارد که اطلاعات را بین آن‌ها می‌چرخاند و برای یافتن کار به‌آسانی یک‌دیگر را پیدا می‌کنند.

برخی از مهاجران در ایران در کار خود پیش‌رفت کرده‌اند و از کارگر ساده به کارگر تخصصی (معمار، گچ‌کار، و...) تبدیل شده‌اند. عبدالقیوم، گچ‌کار، مهاجر چهل و پنج ساله، حدود ۲۳ سال است که در ایران به کار مشغول است. او تا ده سال پیش کارگری ساده بود و با دو سال کارکردن کنار یک استاد گچ‌کار آرام‌آرام به جزئیات کار او پی برد و نهایتاً توانست به‌تنهایی به این کار دست بزند؛ کاری که با زحمت کم‌تر حقوق او را تقریباً دو برابر

کرده است. بعد از این که او از استاد کار خود جدا می‌شود و اولین کار خود را با موفقیت به پایان می‌رساند، استادکار علیه او سم‌پاشی می‌کند و او را به عناوین مختلف متهم می‌کند. او، بعد از اطلاع از جدا شدن کارگرش، شبی بعد از شام به منزل آن‌ها می‌رود و از درآمد حلال صحبت می‌کند. در واقع، او عبدالقیوم را متهم می‌کند که کار را از او دزدیده و درآمدش از این کار حرام است. بعد، به وی توصیه می‌کند اگر مایل باشد دوباره با خود او کار کند و خودش حاضر است کار را به‌طور کامل به او بیاموزد. با وجود مخالفت عبدالقیوم، یک روز سرزده به محل کار او می‌رود تا از کار ایراد بگیرد و صاحب‌کار را از سپردن کار به عبدالقیوم پشیمان کند. ایرادهایی که می‌گیرد به دل صاحب‌کار نمی‌نشیند و دست‌از‌پادرازیتر بازمی‌گردد. او سپس سعی می‌کند عبدالقیوم را در جامعه مهاجران بدنام کند. او نمی‌تواند به کسی بگوید که کارگر باهوشش کار را از او یاد گرفته است و حالا خودش قصد دارد مستقل کار کند. او عبدالقیوم را به دزدی لوازم کار متهم می‌کند و حتی کار به ریش سفیدان محله نیز می‌رسد. استادکار نمی‌تواند ریش سفیدان را مجاب کند ... این درگیری مدت‌ها ادامه می‌یابد. عبدالقیوم بر این باور است که هرکس یک روز کارگر ساده بوده و بعد کارگر متخصص شده است. او پس از ده سال کارگری حق خود می‌داند که در کار خود پیش‌رفت کند. او هم‌چنان از کارهای ایدایی استادکار قبلی خود رنج می‌برد.

۲. افغانستانی‌ها با ایرانی‌ها: روابط کاری بین افغانستانی‌هایی که برای کار به ایران آمده‌اند و قصد اقامت دائمی ندارند با ایرانی‌ها غالباً محدود است. شاید رابطه بین کارفرما و کارگر تنها رابطه کاری آن‌ها باشد. جوان بیست‌ساله افغانستانی که دو سال است به ایران آمده است و در یک خیاطی کار می‌کند می‌گوید: «من این‌جا اصلاً دوست ایرانی ندارم ... کاری هم به ایرانی‌ها ندارم ... کمی دیگه پول جمع کنم برمی‌گردم افغانستان که زن بگیرم ... اگه برای کار نبود، اصلاً نمی‌اومدم ایران ...».

بیش‌تر کسانی که سعی دارند با جوانان ایرانی دربیامیزند و حتی در محیط‌های ایرانی کار کنند تمایل بیشتری به سازش با فرهنگ ایرانی از خود نشان می‌دهند. هنگامی که پژوهش‌گر ذهنیات این قبیل جوانان را می‌کاود ملاحظه می‌کند که گویی این دسته از جوانان بنای زندگی آینده خود را در ایران گذاشته‌اند و حتی از این هم فراتر قصد دارند در نهایت با جامعه افغانستانی قطع رابطه کنند: «من اصلاً این‌جا فامیل ندارم، با افغانی‌های دیگه هم رابطه ندارم. کاری با هم نداریم. یه بار از شون پول قرض خواستم، ندادن ولی صاحب‌خونه‌ام که ایرونی بود به من سیصد هزار تومن قرض داد». در واقع، این دسته از جوانان در ناخودآگاه خود فکر می‌کنند که با کار ایرانی و پول ایرانی زندگی می‌کنند، رشد می‌کنند، و تحول

می‌یابند و از این بابت به ایران احساس تعلق نشان می‌دهند؛ به طوری که بعضی از آن‌ها که در ایران به دنیا آمده‌اند اصولاً خود را ایرانی می‌دانند: «ایرانی‌ام دیگه ... پس چی‌ام؟ ... این جا به دنیا اومدم، تو همین محله ... من اصلاً افغانستان رو نمی‌شناسم بیش‌تر دوستام ایرانی‌اند ... تو کارم با ایرانی‌ها رابطه‌ام خوبه ...».

تجربه خوش کار با ایرانی‌ها و خاطرات مشترک با آن‌ها نیز می‌تواند این اشتیاق را به وجود آورد یا آن را تشدید کند: «همکاری من تُرکای همدانی‌اند، چند ساله با هم کار می‌کنیم، بنده‌های خدا هر جا ما رفتیم، اونام اومدن. با هم کار می‌کنیم. من برام بهتره با اینا باشم. اصلاً با افغانی‌ها کاری ندارم».

از سوی دیگر، برخی کارگران ایرانی نیز به نوبه خود در کار با افغانستانی‌ها احساس راحتی بیش‌تری می‌کنند: یک جوان ایرانی که در پارک با دوستان افغانستانی خود گردش می‌کرد و یکی از گروه‌های مباحثه ما را تشکیل می‌داد می‌گفت:

من توی یه کارخونه شب‌کار بودم. خب، هم افغانی بود، هم ایرانی. من همیشه با افغانی‌ها بهتر می‌جو شیدم. آدمای خوبی بودن، با هم غذا می‌خوردیم، با هم می‌گشتیم. ایرانی‌ها خیلی خوب نبودن، با افغانی‌ها هم خوب نبودن. من از شون خوشم نمی‌اومد. به من می‌گفتن چرا با این‌ها می‌شینم، پا می‌شی، این‌ها ... ولی من با اونا راحت‌تر بودم.

ریشه این راحت‌طلبی را می‌توان در نوجویی جوانان ایرانی، نیاز به مفید واقع شدن، مهمان‌نوازی، و شاید حتی در حس برتری‌طلبی بعضی از این جوانان جست‌وجو کرد. البته سهم اتفاق در هم‌نشینی، هم‌سایگی، و هم‌سفری را نیز نباید در این‌گونه کشش‌ها از نظر دور داشت.

در عین حال، همان‌طور که می‌توان حدس زد، بسیاری از کارگران ایرانی رابطه خوبی با همکاران افغانستانی خود ندارند. آن‌ها معتقدند که مهاجران بر بازار کار آن‌ها آثار نامطلوبی گذاشته‌اند. مرتضی، گچ‌کار مشهدی که در تهران کار می‌کند، می‌گوید: «اگر کارگران افغانی بروند دست‌مزد ما بالاتر می‌رود کار هم برای ما بیش‌تر می‌شود. دست‌مزد ما الان خیلی کم است کار هم کم شده ...».

۱۰. فشارهای کاری

در ابتدای امر می‌توان فشارهایی را که بر اثر عوامل عدیده بر کارگر افغانستانی وارد می‌آید به دو دسته تقسیم کرد: فشارهای وارده بر اثر کار (درون‌محیطی) و فشارهای وارده از طرف نظام کارگری و سیاست مهاجرپذیری ایران (برون‌محیطی).

۱. فشارهای درون‌محیطی: عوامل متعددی بر رفتار مهاجران به‌طور کلی و کارگران افغانستانی به‌طور اخص تأثیر می‌گذارند. مهم‌ترین این عوامل خستگی طاقت‌فرسای ناشی از سختی و طول مدت کار است. جوانی کوفته و فرسوده که به‌زحمت حاضر شد وقت استراحت خود را در اختیار ما بگذارد به ما گفت: «من صبح ساعت شش از خونه می‌زنم بیرون تا هشت شب که برمی‌گردم. کارگری که آسون نیست. مثلاً دیروز من بیست تا کیسه پنجاه کیلویی سیمان رو چهار طبقه بردم بالا. خب، این خیلی سخته دیگه ...»، و مهاجر گرفته و افسرده دیگری اظهار می‌داشت: «من نگهبان یه باغم. تازه اومده‌ام مرخصی. سه ماه تموم توی یه باغ تنها بودم. کار سخت نبود ولی تنهایی پدرم رو درآورد. دیگه نمی‌خوام برم، اگه کارگری کنم بهتره». بی‌کاری در پاسبانی و پاسداری و در بانی در این جا طاقت‌فرساتر از حمل کیسه‌های پنجاه کیلویی سیمان به آسمان می‌شود. پس طاقت‌فرسایی کار و تحمل مشقت در کار تنها به‌سبب کوشش جسمانی‌ای که آن کار می‌طلبد نیست. مشکل دیگر نوع نگاه ایرانیان به کارگر افغانستانی است که به‌قول او «از بالا» است. او می‌گفت: «من خودم گچ‌کارم. وقتی کارگر می‌خوام، سعی می‌کنم بیش‌تر افغانی باشه. چرا؟ برای این که کارگر ایرانی براش سخته که من بهش دستور بدم، ولی کارگر افغانی ...». همان‌طور که می‌بینیم حتی تخصص سبب نمی‌شود که این نگاه از بالا حتی از طرف پایین‌ترین اقشار جامعه ایرانی تغییر کلی یابد.

در نتیجه، می‌توان این‌گونه ناملازمات حرفه‌ای را فشارهایی نه‌تنها بر جسم که بر روح کارگر بیگانه و احتمالاً چاره‌ناپذیر دانست. تازه، هنگامی این فشارها شدت می‌گیرد که در برابر آن رضایت خاطر کاملی وجود نداشته باشد؛ زیرا کارگر مهاجر در برابر کار مسئولانه‌ای که انجام می‌دهد، کاری که همکار ایرانی او حاضر به انجام‌دادن آن نیست، طبیعتاً انتظاراتی را برای او پیش می‌آورد که ارضاشدنی نیستند.

۲. فشارهای برون‌محیطی: این دسته فشارها همان‌هایی‌اند که کشور پذیرا، به‌طور مرئی و نامرئی، بر جامعه مهاجر وارد می‌سازد. صدور مجوز کار، خود، هفت‌خوان رستمی است که هر جوان مهاجر نمی‌تواند به‌راحتی از آن عبور کند. محدودیت مناطقی که مهاجران مجاز به رفت‌وآمد در آن‌ها دارند مزید بر علت است. وزارت کار ایران برای کارفرمایان سگینی را در چهارچوب سیاست بازگرداندن افغانستانی‌ها به کشور شان وضع کرده است تا از

به‌کارگیری آن‌ها منصرف شوند. در این مورد نه‌فقط کارگران مهاجر، بلکه کارفرمایان اظهار نارضایتی می‌کنند و گاه به‌سبب ازدست‌دادن کارگری که سال‌هاست جدیت، صداقت، و نیز قناعت خود را ثابت کرده است گله‌مندند.

در این میان، فشار جامعه ایران را که به‌دلیل وجود میلیون‌ها بی‌کار در سطح شهرها با بعضی نگاه‌ها و رفتارهای تحقیرآمیز و برخی بزرگ‌نمایی‌ها همراه است نباید فراموش کرد. کارگر افغانستانی بیست‌وسه‌ساله در تهران به ما می‌گفت:

یه بار برام پیش اومد که تو خیابون یه زن ایرانی داد کشید سر من و با بی‌ادبی بهم گفت که شما هستید که الان این همه جوان ایرانی بی‌کارند بعد می‌رن معتاد می‌شن ... اعتیاد ایرانی‌ها به ما چه ربطی داره! مگه ما معتادشون کردیم ... ما فقط کار می‌کنیم اون هم کارای سخت که بیش‌تر ایرانی‌ها نمی‌کنن ... چرا باید این‌جوری بگن این رسم مسلمانی نیست.

شاید لازم باشد در این‌جا اشاره کنیم که بیش‌تر تراکم جمعیت مهاجران به‌ترتیب در تهران (۳۴ درصد)، سیستان و بلوچستان (۱۶ درصد)، اصفهان (۱۰ درصد)، و خراسان (۹/۶ درصد) است. نرخ بی‌کاری در این استان‌ها به‌ترتیب ۹، ۶/۱، ۱۱/۲، ۹/۵ درصد است که همه از میانگین کل کشور (۱۱/۸) پایین‌تر است. از سوی دیگر، چهار استانی که نرخ بی‌کاری در آن‌ها از همه بالاتر است عبارت‌اند از: کرمانشاه (۲۰)، لرستان (۱۸/۸)، گیلان (۱۷/۷)، و فارس (۱۶/۴). جالب‌تر آن‌که ورود افغانستانی‌ها به سه استان اول کاملاً ممنوع است. بنابراین، اصولاً افغانستانی‌ها در استان‌هایی حضور دارند که نرخ بی‌کاری پایینی دارند و بازار کار برای آن‌ها وجود دارد و در استان‌هایی با نرخ بی‌کاری بالا اصلاً مهاجری حضور ندارد. نکته دیگر درباره بی‌کاری در ایران این است: بنابر آمارهای رسمی ایران، یک‌چهارم بی‌کاران تحصیلات دانشگاهی دارند. در واقع، جوانان ایرانی بعد از اتمام تحصیل در دانشگاه در پی یافتن شغل، آن‌هم نه از نوع کارگری، بلکه دولتی‌اند، در صورتی که مهاجران عمدتاً در بخش‌های کارگری مشغول به‌کارند.

می‌توان با طرح موضوعاتی از قبیل شرایط نابه‌سامان کاری در بعضی محیط‌های حرفه‌ای، تصادفات ناشی از کار، و برخی محرومیت‌های شناختی، اجتماعی، و عاطفی مهاجران را به فهرست فشارها افزود. مطالعه فشارها به‌تنهایی ممکن است موضوع پژوهش ارزنده‌ای شود که به‌نوبه خود و به‌جای خود در مقوله نژادپرستی خالی از نفع نخواهد بود.

تصادفات در حین کار در بین کارگران ساختمانی فراوان رخ می‌دهد. خود نگارنده شاهد سانحه‌ای جدی در یک کارگاه ساختمانی بودم که به جراحتهای سنگین در کمر و پاهای کارگر مهاجر منجر شده بود! آن مهاجر بعد از یک روز استراحت به کار برمی‌گردد: «... نمی‌تونم بی‌کار بمونم که ... باید کار کنم ... می‌دونم با این شرایط سخته ولی خدا رو شکر دوستانم همکاری کردن ... گفتن من این‌جا کارهای آسپیزی رو انجام بدم که راحت‌تره ...». با وجود این، خطر حرفه‌ای عوامل دیگری هم دارد که ناشناخته‌ترند: پس باید آهنگ کار (ساعات هفتگی، کار زنجیره‌ای یا کشیکی، و ...) و دشواری آن (در ارتباط با آلودگی، بعضی حرکات بدنی در هنگام کار، و ...) را از نظر دور نداشت. یک کارگر که در یک دامداری کار می‌کند می‌گوید:

من الان از ساعت شش صبح می‌رم بیرون، ساعت نه - ده شب برمی‌گردم. فقط جمعه‌ها تعطیلم، تازه بعضی جمعه‌ها هم مجبورم برم سرکار. شش ماهه این‌جوری دارم کار می‌کنم ... خیلی سخته ... بالاخره آدمی زاد تفریح هم می‌خواد استراحت هم می‌خواد ... دیگه برام خیلی سخت شده ... تازه دو ماه هم هست که حقوق نگرفته‌ام ...

کارگر یک کارگاه فروشنده مصالح ساختمانی نیز برای ما می‌گفت که:

الان چند وقته که کمرم درد می‌کنه ... آخه خیلی بار جابه‌جا می‌کنم ... هر روز باید پیام این‌جا و این کیسه‌های سیمان و گچ رو از رو زمین تو ماشین بذارم یا خالی کنم ... اگه یه کار دیگه پیدا کنم می‌رم ... سلامتی هم خب آخه مهمه ... همه‌چیز که پول نیست ...

۱۱. جبران کم‌بود درآمد

کمی دست‌مزد کارگر افغانستانی نسبت به کارگر ایرانی تأثیراتی را بر سبک زندگی او و خانواده او به‌جای می‌گذارد که می‌توان آن‌ها در این‌جا مطرح کرد:

۱. طول زمان کار برای کارگر مهاجر: با توجه به این‌که وزارت کار نظارتی بر نظام‌های پرداخت دست‌مزد اتباع بیگانه مجاز، غیرمجاز که جای خود دارد، اعمال نمی‌کند، خواه‌ناخواه سوءاستفاده‌های زیادی از آن به‌عمل می‌آید که به استثمار مهاجران می‌انجامد: استثمار دوگانه مالی و درازای مدت کاری. ما قصد نداریم در این‌جا اثرهای بسیار بد

خستگی پدر خانواده و به‌ویژه غیبت او را از خانه به‌دلیل اضافه‌کاری بر روحیه و تغییر در سبک زندگی همسر و فرزندان او بررسی کنیم.

۲. کار کهن‌سالان: مفهوم بازنشستگی در ذهن افغانستانی‌ها از کارافتادگی است. بنابراین، تا زمانی که افراد می‌توانند کاری ولو سبک و بی‌خطر انجام دهند از آن‌ها انتظار می‌رود به کار ادامه دهند و در درآمدزایی خانواده شرکت جویند. بسیاری از این کهن‌سالان مرد و زن در خانه به امر پسته‌پوست‌کنی و زن خانه‌دار به همین کار و پشم‌پاک‌کنی و گلیم‌بافی اشتغال دارند. زنان سال‌خورده در کارهای خانه و نگهداری از کودکان به سایر زن‌های جوان‌تر یاری می‌دهند.

برای این اشخاص مسن که زندگی دشواری را در مناطق فقیرنشین پشت سر گذاشته‌اند سلامتی با ضرورت کار برای ادامه زندگی تداعی می‌شود. سلامتی «نیروی مقاومت» و «توان کارکردن» است که علاوه بر جنبه جسمی آن بُعد روحی هم دارد. کهن‌سالان مهاجر هم از نظر روزمرگی زندگی و هم از نظر اخلاقی از «ضعف» که نشانه بیماری و پیری است وحشت دارند. برای آن‌ها، کار و فعالیت ضامن حفظ سلامتی و سلامت‌زاست و به‌موازات آن تصویر ارزش‌مندی را که آن‌ها از خود دارند تقویت می‌کند. یک فروشنده سی‌وپنج‌ساله لباس در شهرک قائم قم می‌گوید:

مرد تا جون داره باید کار کنه ... کار جوهر مرده ... مردی که کار نکنه به‌درد نمی‌خوره ... مگه این‌که دیگه نتونه ... که اونم نمی‌شه ... مثلاً بابای من اول تو کوره آجرپزی کار می‌کرد، ولی الان که پیر شده تو خونه کار می‌کنه! من از یه مغازه تو بازار براش پسته می‌آرم تا تو خونه اون‌ها رو پوست بکنه ... با این سنش ولی هنوز می‌تونه برای خونه درآمد داشته باشه ...

۳. کار زنان: موقعیت زنان در خانواده‌های افغانستانی با انجام‌دادن امور جاری منزل چون نظافت و تربیت کودکان، پخت‌وپز، و سایر وظایف زن سنتی تعریف می‌شود. کارکردن زنان به‌منظور تأمین معاش در میان این خانواده‌های مهاجر به‌مثابه حالتی استثنایی تلقی می‌شود و فقط با شرایطی پیش می‌آید که زن سرپرست یا فرزند پسر نداشته باشد یا همسر و پسران وی توانایی کارکردن نداشته باشند. از این‌رو، انجام‌دادن امور جاری منزل برای زن افغانستانی بیش‌ازهمه با توجه حرکت در جهت هنجارهای اجتماعی / فرهنگی آنان تأیید می‌شود. یکی از اطلاع‌رسان‌های ما که نمی‌تواند بچه‌دار شود به ما می‌گفت:

من اول تو خیاطی کار می‌کردم و همسرم تو خونه تنها بود ... همش گله می‌کرد ... بعد تصمیم گرفتم کارهای خیاطی رو بیارم خونه انجام بدم ... بالاخره یک چرخ خریدم و خونه کار کردم ... همسرم تو خونه به من کمک می‌کرد ... الان می‌خوام یه چرخ دیگه بخریم، چون الان دیگه خانومم هم می‌تونه بهم کمک کنه ...

در مصاحبه با دانش‌آموزان یک مدرسه خودگردان افغانستانی در قم، هنگام پرسش از شغل مادرانشان، همگی بلافاصله و بدون تردید [و در مواردی با حالتی توأم با افتخار] تأکید می‌کردند که مادرانشان خانه‌دارند و سپس با طرح سؤالات بعدی دو نفر از دانش‌آموزان پرسر باکراه تو ضیح می‌دادند که مادرانشان گاه در تولید اجناسی که برای فروش بیرون از منزل تولید می‌شود به آنها کمک می‌کنند.

بدین ترتیب، کار زن عموماً در ایفای نقش همسر/مادر خانه‌دار تعریف شده است و باوجود فقدان شرایط مساعد اقتصادی حدالامکان مسئولیت‌های خانه‌داری وی اولویت دارد. این در حالی است که اغلب کودکان دختر در دوران خردسالی تجربه کار بیرون منزل را در کنار پدر یا برادر خود داشته‌اند. از این رو، به نظر می‌رسد اغلب جامعه زنان و دختران حرکت در جهت ایفای هنجارهای سنتی جامعه افغانستانی را، که با تعریف جایگاه زن در چهارچوب‌های درون‌خانگی قابل تعریف است، تقریباً بدون قید و شرط پذیرفته‌اند و هرگونه اقدامی در جهت مخالف با چنین هنجارهایی را نیز به چالش می‌کشند و زیر سؤال می‌برند. اما در همین فضای درون‌خانگی نیز زنان از یاری‌رساندن به اقتصاد خانواده دریغ نمی‌کنند. در این جا شاید بهتر باشد زنان مهاجر را به‌طور کلی به دو دسته تقسیم کرد:

الف) زنان تحصیل‌نکرده: این بانوان، که تعداد آنها کم نیستند، برای کمک به هزینه خانواده به‌طور خودجوش، غیررسمی، و از طریق روابط خانوادگی و همسایگی و اجتماعی یا حتی به‌کمک همسران خود به کاری مشغول می‌شوند. اکثر مشاغلی که زنان بدان اشتغال می‌ورزند عبارت‌اند از: خیاطی، کاردستی، فرش و گلیم‌بافی، تزیین‌کنی، جاروسازی، میخ‌صاف‌کنی، و ... که در خانه‌ها انجام می‌گیرد. آنها با کار خود نه تنها به آزادی‌هایی در نحوه هزینه‌ها دست می‌یابند، بلکه ارج و قربی بیش‌تر از گذشته در نزد اقوام، همسایگان، و حتی همسران خود کسب می‌کنند: «از وقتی که درآمد پیدا کرده‌ام فکر می‌کنم همه چیز بهتر شده، خب، وقت بی‌کاری تو خونه جارو در ست می‌کنم، خب، خوبه دیگه، کمک خنواده هم هستم» (زن، چهل و پنج‌ساله)، «وقتی من پام شکسته بود، خب، خرجش خیلی شد.

مجبور شدیم قرض کنیم. اون موقع مادر هم کار می‌کرد تا قرضامونو بدیم» (پسر، بیست و یک ساله).

در این جا نیز دیده می‌شود که زن‌ها با کار خود ولو در خانه بر انتخاب‌ها، تصمیمات، و نوع هزینه‌ها اثر می‌گذارند. آیا ما نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که در سبک زندگی مهاجران سستی افغانستانی تحولی در حال شکل‌گیری است؟

ب) زنان تحصیل کرده: این دسته از زن‌ها یا دانشجویند یا فارغ‌التحصیل شده‌اند. بسیاری از آن‌ها مایل‌اند مانند دختران ایرانی، که دوره‌های تربیت معلم و نهضت سوادآموزی را گذرانده‌اند، بتوانند در نقاط روستایی کشور تدریس کنند.

عده‌ای از این دختران با نهادهای غیردولتی همکاری‌هایی دارند که الزاماً درآمدزا نیست؛ برای نمونه، در مدارس خودگردان افغانستانی‌ها تدریس می‌کنند. دانشجوی دختری در رشته تاریخ می‌گفت که: «نمی‌دونم بعد از این که در سم تمام شه چی کار باید بکنم ... نمی‌تونم که برم بشینم تو خونه فرش ببافم یا تسبیح نخ کنم ... دوست دارم برم یه جا درس بدم ... حتی حاضرم پول هم نگیرم ...».

۴. کار کودکان: باوجود تعداد بالای فرزندان در خانواده‌های مهاجر (از سه تا هشت فرزند) بسیاری از آن‌ها، برای تأمین مایحتاج زندگی، کودکان خود را به کار وامی‌دارند. حضور تعداد بالای کودکان در فضای کوچک خانه برای والدین چندان خوشایند نیست. مشاهدات حاکی از آن است که کودکان از هفت‌سالگی در کارگاه‌ها به‌کار گرفته شده‌اند. در همان کارگاه‌ها، کودکان ده — دوازده‌ساله به‌وفور دیده می‌شوند. در خانواده‌های جوان‌تر که به‌نسبت فرزندان کم‌تری دارند معمولاً کودکان کار کم‌تر از پانزده سال کم‌تر دیده می‌شود.

تقریباً همه مهاجران افغانستانی تجربه کار در ایام کودکی را دارند؛ زمانی که هم درس می‌خواندند و هم مجبور بودند برای حتی چند ساعت در جایی مشغول به کار شوند، حتی مهاجرانی هستند که به‌دلیل کودکی مشقت‌بار خود و ترک تحصیل برای به‌دست آوردن پول دیگر حاضر نیستند که کودکان‌شان به کار گماشته شوند و همه تلاش خود را می‌کنند تا فرزندانشان بتوانند به درس خود ادامه دهند و احیاناً سرنوشتی بهتر از پدر و مادر خود داشته باشند. سید، متولد ۱۳۵۴ در افغانستان، صاحب سه فرزند (دو پسر و یک دختر) که به‌طور ناپیوسته سیزده سال در ایران اقامت داشته است می‌گوید:

من هم که شش-هفت ساله بودم با برادر بزرگم می‌رفتم سر کار تو کارخانه پوست کار می‌کردیم، کار دباغی. روزی پنج تا یک تومنی. تو قسمت خشک‌کاری بودیم. پوست رو برادرم رو تخته می‌کوبید و یک شبانه‌روز می‌گذاشت خشک بشن و بعد من دوباره می‌رفتم میخس رو می‌کشیدم و تحویل صاحب‌کار می‌دادم. بعد متوجه شدیم که بابام شهید شده، چون ما جایی رو نداشتیم یک عمو داشتیم تو جاده سیمان همت‌آباد مشهد. اون‌ها از قدیم اون‌جا بودند، جابه‌جا شده بودند، روبه‌راه بودند. عمو به حساب این‌که بخواد برای ما کاری کرده باشه به خونه از خودش داشت گفت بیاید به اتاق بهتون می‌دهم که زندگی کنید، بچه‌ها کار کنند، و تو (مادر بچه‌ها) هم خونه‌داری. چند وقتی رو اون‌جا سپری کردیم روز می‌رفتیم با داداشم کار می‌کردیم و شب می‌آمدیم خونه ... خیلی روزگار سختی بود ... ناهارمون به نصفه نون بود با یه سیب‌زمینی پخته، همین ... بعد زن‌عموم با مادرم مشکل پیدا کرد ... و مادرم مجبور شد از اون‌جا بره خونه دایی‌ام اما عموم ما رو به مادرم نداد و گفت که اینا بچه‌های برادرم هستند و من اون‌ها رو به کسی نمی‌دم. عموم ما رو یک سال از مادرمون جدا کرد ... ما کار می‌کردیم و همه حقوقمون رو به زن‌عمو می‌دادیم ... خلاصه. بچه‌های خودش می‌رفتند مدرسه و ما رو می‌فرستاد کارخونه پوست ... الان همش کار می‌کنم که بچه‌هام راحت درس بخونن، شاید بزرگ که شدند بتونن وضع خوبی داشته باشن.

الف) کودکان کار پسر: کار پسران را شاید بتوان یکی از منابع اصلی درآمد خانواده مهاجر افغانستانی قلمداد کرد. اشتغال این گروه که از محدوده سنی متوسط هفت — هشت سال آغاز می‌شود، به صورت پاره‌وقت و با ساعات کاری کوتاه‌تر از پدران‌شان، با درآمد روزانه یا هفتگی است، اما از تداوم بیش‌تری (در مقایسه با دختران) برخوردار بوده است. کارکردن در بین تمامی پسران، هم‌چون بخشی ناگزیر از نقش‌های روزمره آنان، پذیرفته شده است. تمام وجه دریافتی آنان به پدر خانواده واگذار می‌شود و به‌ندرت بخش کوچکی از این درآمد به‌طور مستقیم در اختیار خود پسران قرار می‌گیرد. آن‌ها دریافت مبلغ کمی از این درآمد را، به‌عنوان پول توجیبی، نوعی «لطف» پدر تلقی می‌کنند که تنها در صورت انجام‌دادن صحیح کار شایسته دریافت آن‌اند.

فصل تابستان را می‌توان جدی‌ترین فصل کار تمام‌وقت پسران دانست. حضور آنان در محیط کاری در سه فصل دیگر به صورت نامنظم و بدون پیروی از سیر زمانی مشخص و دنباله‌دار ادامه دارد و به‌ندرت قطع می‌شود.

جواد، کودک هشت - نه‌ساله‌ای که در کنار خیابان به کار وزن‌کشی افراد مشغول است در ایران به دنیا آمده است. او در یک خانوادهٔ پُرجمعیت ده نفری زندگی می‌کند. او در خانه‌ای کوچک با دو اتاق به هم‌راه پدر، مادر، مادربزرگ، چهار برادر، و دو خواهر خود زندگی می‌کند. پدر و یک برادرش کارگر ساختمان و دو برادر در کار خدمات نظافت منزل‌اند و یکی دیگر از برادرانش به دلیل ازکارافتادگی (آسیب‌دیدگی دست هنگام کار) کارهای بیرون از منزل مادر را انجام می‌دهد. دو خواهرش نیز در منزل خیاطی می‌کنند. او دو سالی است که بعد از تمام‌شدن مدرسه به این مکان می‌آید و کار می‌کند و تکالیف درسی خود را در همان محل کار خود انجام می‌دهد و این کار باعث شده است مشتریان بیش‌تری داشته باشد. ساعت کاری او معمولاً از ساعت چهارده تا نوزده است. او در روز حدود پنج - شش هزار تومان درآمد دارد که همهٔ آن را به پدرش می‌دهد. روزهای تعطیل معمولاً به پارکی که در نزدیکی منزل آن‌هاست می‌رود و تقریباً تمام روز را در آن‌جا سپری می‌کند. او از این‌که به پدر و مادرش کمک می‌کند، حداقل در ظاهر، احساس رضایت می‌کند.

ب) کودکان کار دختر: به‌طور کلی، اغلب دختران مهاجر تجربهٔ کار بیرون از منزل را دارند و معمولاً با بزرگ‌ترشدن و رسیدن به سن تحصیل تنها به امور جاری منزل چون خانه‌داری، پخت غذا، و رسیدگی به امور خواهر - برادران کوچک‌تر خود مشغول می‌شوند. تجارب کاری دوران خردسالی آن‌ها عموماً هم‌راهی پدر در کنار چرخ‌دستی (به‌عنوان نان‌خشکی) یا دست‌فروشی در اماکن عمومی چون پارک‌ها و خیابان‌های اصلی و مترو است.

دختری دوازده‌ساله از تجربهٔ کاری خود این‌طور می‌گوید: «اون اول که به ایران اومده بودیم توی قم مستأجر بودیم من با مسعود (اشاره به یکی از بچه‌های کلاس) و یکی از بچه‌های فامیل که با هم دوست بودیم می‌رفتیم فال می‌فروختیم و بعضی وقتا هم چیزای بدلی مثل انگشتر و این چیزا، اما حالا دیگر نه! وقتی اومدیم این‌جا رفتم مدرسه و دیگه خونه موندم کمک مامانم».

دختری چهارده‌ساله، هنگامی که دربارهٔ اشتغال از او سؤال می‌شود، با خوشحالی و درحالی‌که گویی می‌خواهد قضیهٔ افتخاربرانگیزی را گزارش دهد می‌گوید:

نه، دیگه خیلی وقته بیرون کار نمی‌کنیم. یعنی اون اولاً هم مامانم راضی نبود، من هم خیلی کوچیک بودم اما از وقتی اومدیم کلاس سوم دیگه بابامون گفت لازم نیست کار کنی! من الان فقط تو کارای خونه کمک می‌کنم.

۱۲. جابه‌جایی پول

یکی از دلایل اصلی مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران کسب درآمد و انتقال پول به افغانستان است. از آن‌جا که افغانستانی‌ها حق استفاده از خدماتی بانکی در ایران را ندارند برای فرستادن پول معمولاً از شیوه نامعمول و غیررسمی‌ای به نام «حواله» استفاده می‌کنند. این شیوه تقریباً در بین همه اقشار مهاجران عمومیت دارد. روال کار حواله، این امر بسیار معمولی و طبیعی برای مهاجر افغانستانی، به‌طور مستقیم برای یک فرد بیرونی قابل مشاهده نیست. ما وقتی از اطلاع‌رسان‌ها چگونگی فرستادن پول را به افغانستان جویا می‌شدیم به‌سادگی پاسخ می‌دادند: «ما پول رو این‌جا [ایران] به یک واسطه می‌دهیم و در افغانستان فامیل‌ها آن را می‌گیرند. نشونی‌اش هم یک رمزه با تلفن».

اما ناگفته پیداست برای انجام‌دادن این کار، باوجود حدود سه میلیون مهاجر در ایران، واسطه‌های زیادی دخیل باشند و شبکه‌های پیچیده‌ای را شکل دهند. جابه‌جایی این‌چنینی پول، چه به‌صورت نقدی و چه به‌صورت اوراق بهادار، مدت‌های مدیدی است که در خاورمیانه در جریان است. در این‌جا، ما به دو نمونه از دادوستد به‌شیوه حواله که در کار میدانی خود توانستیم پی‌گیری کنیم به‌اختصار اشاره خواهیم کرد:

سید (الف) یک کارگر ساده افغانستانی ساکن در ایران (قم) است که قصد دارد مبلغی را برای مادر و برادر خود به افغانستان (مزارشریف) بفرستد. نجیب (ب)، راننده کامیون در مسیر ایران - پاکستان؛ سید حمدالله (پ)، مغازه‌دار در مزار؛ رحمت (ت)، حواله‌دار پاکستان؛ علی (ث)، برادر سید که در مزار شریف زندگی می‌کند.

سید (الف) با بررسی‌های قبلی، از طریق دوستان نزدیک خود، نجیب (ب)، راننده کامیون در مسیر ایران - پاکستان را پیدا می‌کند و مبلغ پانصد هزار تومان به او می‌سپارد و در مقابل از او برگ اول یک حواله‌آدو برگی را می‌گیرد. نجیب (ب)، پس از دریافت پول، آن را به یک تاجر بزرگ می‌دهد که اجازه صادرات — واردات و همچنین حساب بانکی در ایران و پاکستان دارد. تاجر کارهای بانکی واسطه‌ها را انجام می‌دهد و پول را برای حواله‌داران در پاکستان می‌فرستد و سهم خود را می‌گیرد. (ب) نیمه دوم حواله را نگه می‌دارد و به پاکستان

می‌رود. او در پاکستان حواله را به (ت) می‌دهد و پول را می‌گیرد و آن را به (پ)، که او را از قبل می‌شناسد، قرض می‌دهد. (پ) نیز کالاهای مختلف از جمله برنج، گندم، و ... می‌خرد و با اجاره یک کامیون آن‌ها را به افغانستان (مزارشریف) می‌فرستد. در این بین، (پ) کالاها را به فروش می‌رساند و پول (ب) را که از (ت) قرض گرفته است به او بازمی‌گرداند. در بازگشت او، (ت) پول را به (ث) می‌پردازد. در این میان، (ث) نیمه اول حواله را دریافت کرده که (الف) به واسطه یکی از آشناها آن را برای خانواده در مزارشریف فرستاده است (گاهی نیز این کار با اعلام یک کد رمز با تلفن برای خانواده در افغانستان انجام می‌شود).

اما مورد دوم: حواله‌دار دیگری از مزارشریف رحمان نام دارد که در پاکستان مغازه دارد. او به هم‌راه برادران خود، عبدالجبار و محمدکریم، کار می‌کند. عبدالجبار در تهران است و محمدکریم در مزارشریف افغانستان مغازه دارد. عبدالجبار در تهران پول‌های کارگران را با کمک چهار شریک خود (که همه از اقوام اویند) جمع می‌کند. او، با تلفن به محمدکریم، اسم کارگران و مبالغ دریافتی را می‌دهد و پول‌های دریافتی را از طریق بانک در ایران به حساب سجاد، برادر خود در پاکستان، واریز می‌کند. سجاد با این پول کالاهای مورد نیاز مغازه خود و همچنین مغازه برادر خود در مزارشریف را تهیه می‌کند. محمدکریم کالاها را می‌فروشد و پول‌ها را به خانواده‌های کارگران پس می‌دهد. این نمونه با نمونه قبلی به‌طور کلی تفاوت دارد و در بطن خود یک «چندمکانی» خویشاوندی را نشان می‌دهد: سه برادری که در سه کشور با هم کار می‌کنند، در صورتی که زن و فرزندان آن‌ها در مزارشریف‌اند.

این دو نمونه دو شکل مختلف از به‌کارگیری حواله بین مهاجران افغانستانی است. برخی از حواله‌داران انفرادی کار می‌کنند و همان‌طور که ملاحظه کردیم برخی از آن‌ها تنها بخشی از کار را به‌عهده می‌گیرند. شیوه کار انفرادی به این صورت است که حواله‌دار به ایران می‌آید و پول‌های کارگران آشنا را جمع‌آوری می‌کند و از بازار ایران کالاهای مورد نیاز خود را تهیه می‌کند و با اجاره یک کامیون آن‌ها را به پاکستان می‌برد. بعد از فروش کالاها، پول را به خانواده‌های کارگران در افغانستان تحویل می‌دهند. این امر از دو هفته تا یک ماه می‌تواند به‌درازا بکشد. هر کارگر افغانستانی در ایران باید پنج تا ده درصد پول حواله را به‌عنوان مزد به حواله‌دار بپردازد. این درصد ممکن است بین سه تا ده نفر (واسطه‌ها) تقسیم شود.

اما نظام حواله تنها ابزاری برای انتقال پول به حساب نمی‌آید، بلکه یک وسیله برای تبدیل ارز و انتقال اعتبار هم است. در انتقال وجوه این اعتبار افراد است که اهمیت پیدا

می‌کند. افرادی که به این کار اقتصادی دست می‌زنند حتماً باید شناخته‌شده باشند. در هر دو مورد خرید و فروش کالا صورت می‌گیرد و با واسطهٔ دلالت و تاجران پول به افغانستان انتقال پیدا می‌کند.

درست است که شیوهٔ انتقال وجه در یک گردش کار بین‌المللی بین سه کشور صورت می‌گیرد اما باید پذیرفت که این کار تنها بر اساس روابط اجتماعی نزدیک صورت می‌گیرد. در هر دو طرف این امر، یعنی کارگران و مجموعهٔ حواله‌داران، با شبکه‌های خویشاوندی چندمکانی مواجه می‌شویم: در مورد کارگران، چرخش اعضای خانواده را برای پیدا کردن کار در خارج از افغانستان شاهدیم. دستهٔ دوم، یعنی حواله‌داران، نیز به صورت «چندمکانی» کار می‌کنند. هر دو گروه به یک‌دیگر وابسته‌اند: کارگران ساده نیاز دارند که مازاد پول خود را برای خویشان خود به افغانستان بفرستند و از سوی دیگر، حواله‌داران به پول آن‌ها برای گردش مالی خود احتیاج دارند. در این نظام گردش مالی چهار دسته حواله‌دار وجود دارد:

۱. «دکان‌داران کوچک که پیوسته به پاکستان و ایران سفر می‌کنند و از نظر جغرافیایی بسیار پُر تحرک‌اند. آن‌ها پس‌اندازهای مهاجرانی را که با آن‌ها آشنایی دارند جمع‌آوری می‌کنند و مایحتاج مغازهٔ خود در افغانستان را با آن مبالغ تهیه می‌کنند. آن‌ها به شبکه‌های آشنای خود متکی‌اند؛ چون آن‌ها جایگاه پایداری در ایران و پاکستان ندارند و بین سرزمین اصلی خود، افغانستان، و ایران و پاکستان مدام در حال رفت‌وآمدند.

۲. تجار که در مکان‌های مختلف مغازه دارند و به صورت خویشاوندی آن‌ها را اداره می‌کنند. از یک سو، داشتن مغازه در پاکستان به آن‌ها امکان می‌دهد که شبکهٔ خود را وسعت ببخشند. محیطی که افراد با اصالت‌های مختلف حضور دارند به آن‌ها امکان می‌دهد که مشتریان متنوعی داشته باشند. از سوی دیگر، این دسته نسبت به دستهٔ اول خدمات ویژه‌ای را به مشتریان ارائه می‌دهد: به این دلیل که آن‌ها در افغانستان حاضرند، مهاجران نیاز نیست که برای رسیدن مبالغ خویش به افغانستان انتظار بکشند؛ زیرا آن‌ها مغازه‌های متعدد در جاهای مختلف دارند و نیازی به جابه‌جایی مرتب ندارند.

۳. تجار بزرگ که روابط تجاری آن‌ها در چند کشور جریان دارد. شبکه‌های بین‌المللی و فعالیت‌های آن‌ها از مرزهای محلی فراتر می‌رود و با تجاری خارج از دایرهٔ خویشاوندان و آشنایان خود مراددهٔ مالی دارند. آن‌ها بین کشورهای افغانستان، پاکستان، و ایران و همچنین کشورهای آسیای میانه، کشورهای حاشیهٔ خلیج فارس، آذربایجان، ترکیه، و حتی سنگاپور و تایلند دست به صادرات در مقیاس وسیع می‌زنند. آن‌ها گواهی‌نامهٔ تجارت و شرکای

تجاری در سایر کشورها دارند و از تمامی امکانات ارتباطی مدرن بهره می‌جویند. آن‌ها تمام تجارت خود را از طریق همین ابزارهای ارتباطی انجام می‌دهند و دیگر نیاز به جابه‌جایی چندانی ندارند. بخش بزرگی از تاجران فرشی در کشورهای عربی همین تاجران بزرگ افغانستانی‌اند. این انتقال سرمایه مهاجران تنها جنبه‌ای، گاهی حاشیه‌ای، از تجارت آن‌هاست. دو دسته اول گاهی مشتری دسته سوم‌اند: دکان‌دار کوچک که بین ایران و افغانستان حواله جابه‌جا می‌کند گاهی از یک تاجر بزرگ درخواست می‌کند تا پولی را برای او از ایران به پاکستان انتقال دهد. این امکان وجود دارد که این عملیات واریز پول از طریق بانک‌های ایران و پاکستان صورت بگیرد ولی این امر بسیار کند و دارای هزینه بالاست. افراد ترجیح می‌دهند از چنین مسیر پیچیده‌ای عبور نکنند. حواله‌داران خدمات پنهانی، سریع و ارزان‌تر ارائه می‌کنند. ایران، مانند پاکستان، تاجران خود را در قیدوبندهای فراوانی محدود می‌کند به نحوی که امکان صادرات برخی محصولات وجود ندارد. این امر بسیاری از تاجران را به شبکه‌های غیررسمی می‌کشاند.

۴. هم‌چنین حواله‌دارانی وجود دارند که فقط کار انتقال سرمایه و اعتبار را انجام می‌دهند. آن‌ها همه فعالیت‌های بانکی را پوشش نمی‌دهند: «قرض می‌دهند و پول‌ها را جابه‌جا می‌کنند» (Monsutti, 2004: 225-226).

اعتماد در این‌گونه فعالیت‌ها تنها زمانی حاصل می‌شود که ارتباط نزدیکی بین افراد وجود داشته باشد. برای تاجر و حواله‌دار بیش‌تر مواقع راحت‌تر این است که دست‌به‌دامن دلال شوند. با این کار دایره مشتریان خود را گسترش می‌دهند. دلال در برخی مواقع ارتباط نزدیکی با حواله‌دار دارد. در این صورت، بخشی از سود به او تعلق می‌گیرد. در موارد دیگر، دلال درصد سود خود را دریافت می‌کند. او یک تا پنج درصد از مبلغ کارگر و حواله‌دار را، به‌عنوان سود خود، در نظر می‌گیرد. هرچه قدر فاصله اجتماعی بین عاملان بیش‌تر باشد خطر از دست رفتن پول بالاتر می‌رود. باین حال، روابط خویشاوندی نیز همیشه تضمین کافی برابر خطر مال‌باختگی مهاجر نیست. در مواردی شاهدیم که فردی از اعضای فامیل بعد از جلب اعتماد نزدیکان با جمع کردن پول به‌ناگاه ناپدید می‌شود و به کشور دیگری می‌گریزد. هرچند افراد با فشار روی خودشان او سعی در بازپس گرفتن پول خواهند داشت، این کار چقدر مؤثر خواهد بود؟

همان‌طور که در دو مورد از انواع حواله مشاهده کردیم، همیشه این پول از طریق پاکستان به افغانستان می‌رود. اما چرا؟ بین ایران و پاکستان ایجاد حساب بانکی، فرستادن نامه با

پست، و تماس تلفنی ممکن است؛ اما بین پاکستان و افغانستان لازم است که یک نفر جابه‌جا شود. در واقع، پاکستان حکم واسطه‌ای ضروری بین ایران و افغانستان را دارد. در این‌جا، بین ایران و پاکستان از سهولت تکنیک‌های ارتباطی مدرن و بین پاکستان و افغانستان از نبود نظارت‌های دولتی بهره گرفته می‌شود (ibid: 236).

در نهایت، به سه دلیل نقل و انتقال پول مهاجران از ایران به افغانستان می‌تواند مهم باشد: ۱. پیامدهای اقتصادی مهمی را در سرزمین اولیه مهاجران به دنبال دارد؛ ۲. باعث ایجاد شبکه‌هایی اجتماعی شده است که به شکل پیچیده‌ای تودرتویند؛ و ۳. جابه‌جایی‌های مهاجران آینده را می‌تواند جهت دهد؛ زیرا، به هم‌راه پول، همیشه اطلاعاتی درباره امکاناتی که در جاهای دیگر وجود دارد به سرزمین‌های اولیه ارسال می‌شود.

۱۳. نتیجه‌گیری

یکی از مهم‌ترین دلایل مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران اشتغال و کسب درآمد است. سرعت یافتن کار و محل سکونی با استفاده از شبکه اجتماعی قوی و پیچیده، استفاده از همه ظرفیت‌های خانواده برای کسب درآمد، پس‌انداز مکفی، و نحوه بدیع انتقال سرمایه به کشور مبدأ از راه‌بردهای اقتصادی اساسی آن‌ها در ایران به شمار می‌رود. راه‌بردهایی که مهاجران برای اقتصاد روزمره خود در پیش می‌گیرند به نحوی است که به سرعت آن‌ها را با شرایط زیست در ایران سازگار می‌کند.

از مزیت‌هایی که بازار کاری ایران، نسبت به پاکستان و خود افغانستان، برای مهاجران داراست یافتن سریع کار و دست‌مزد مناسب است. اما این مهم با دشواری‌هایی نیز هم‌راه است: خصوصت‌ها به دلایل مختلف و نظارت‌ها و بازرسی‌های گاه‌وبی‌گاه که می‌تواند به اخراج مهاجران غیرقانونی نیز ختم شود. مهم‌ترین دلیل این اخراج‌ها معمولاً «از دست رفتن فرصت‌های شغلی فراوان برای جوان ایرانی» عنوان می‌شود. ما با یک کار تطبیقی بر داده‌های سازمان آمار و وزارت کشور ایران درباره بی‌کاری در استان‌ها و رابطه آن با میزان حضور افغانستانی‌ها در محل‌های مزبور به نتایج جالبی دست یافتیم که در صفحات پیشین آوردیم.

نقش مهاجران در نرخ بی‌کاری کشور ایران غلوآمیز است. از سوی دیگر، عده زیادی از افغانستانی‌ها در مشاغل مشغول به کارند که ایرانی‌ها تمایلی به انجام دادن آن‌ها ندارند؛ مانند

دام‌داری، حفر چاه، کار در فاضلاب، کشتارگاه‌ها، کوره‌های آجرپزی، و غیره. بنابراین، با اخراج مهاجران گره آن‌چنانی از بی‌کاری کشور حل نخواهد شد. باتوجه به مشاغل (کارگری و کشاورزی) مجازی که مهاجران می‌توانند انتخاب کنند، و باتوجه به مهاجرت فزاینده روستاییان ایرانی به شهرها و نیز نیاز مبرم کشور به توسعه، به‌خصوص در حوزه کشاورزی و دام‌پروری، به‌نظر می‌رسد می‌توان نقشی برای مهاجران در سیاست‌گذاری‌های توسعه روستایی در ایران قائل شد. یافتن شغل اولین دغدغه مهاجر افغانستانی است و برای این هدف حاضر است در هر کجای ایران ساکن شود. بنابراین، با استفاده از ظرفیت بالای آن‌ها و نیاز کشور به توسعه روستاها می‌توان سیاست‌گذاری‌های مؤثری در این زمینه انجام داد.

اگر بخواهیم جریان مهاجرت افغانستانی‌ها را به‌سوی روستاها سوق دهیم، به دگرگونی‌های ساختاری در اقتصاد شهری و روستایی نیازمندیم. درباره چنین رویکردی نه در پژوهش‌ها یا طرح‌های برنامه‌ریزی موجود چاره‌اندیشی شده است و نه چنین دگرگونی‌هایی به‌زودی و به‌سادگی اتفاق می‌افتد؛ زیرا چنین تغییراتی مستلزم تغییرات گسترده در الگوهای سرمایه‌گذاری قطبی‌شده موجود، سیاست‌گذاری‌های متمرکز صدور مجوز کشاورزی و صنعتی، و ظرفیت‌های ایجاد اشتغال در روستاها و شهرهای کوچک بوده است و هم‌چنین نیازمند ارتقای سیاست‌گذاری‌های موافق با توسعه روستایی در مقابل سیاست‌گذاری‌های موافق با توسعه شهری، بازسازی ساختار فضایی فعالیت‌های اقتصادی در تمامی فضاها ملی، و تغییرات در سیاست‌گذاری‌های توسعه روستایی و منطقه‌ای است. این سیاست‌گذاری‌ها می‌تواند در زمینه توسعه روستاها و شهرهای کوچک، ایجاد اشتغال در مقیاس گسترده، فقرزدایی روستایی، برنامه‌ریزی و خانه‌سازی روستایی انسان‌گرایانه‌تر، توسعه آبیاری، توسعه کشاورزی، صنعتی‌کردن روستایی، فرایند ارتقای ارزش اقتصادی تغییر پیوندها و نسبت‌های نابرابر روستایی شهری، و تأمین سرمایه برای احیای روستاها و بازسازی فضایی برنامه‌ریزی شوند.

پی‌نوشت‌ها

۱. در زبان‌های لاتین از کلمه عام مهاجرت (migration) دو واژه برای تدقیق این امر استخراج و به‌کار گرفته می‌شود: واژه اول (émigration) به‌معنای «ترک دیار به‌قصد استقرار در جای دیگر» است که معادل فارسی آن را «بوم‌گذاری» انتخاب کردیم و واژه دوم (immigration) به‌معنای

«ورود به کشور دیگر برای سکونت درازمدت یا همیشگی» است که واژه «بوم‌گزینی» می‌تواند معادل فارسی مناسبی برای آن باشد. به این ترتیب به ما، ایرانیانی که از ایران به قصد کشورهای دیگر مهاجرت می‌کنند، «بوم‌گذار» و به مهاجرانی که به کشور ما وارد می‌شوند «بوم‌گزین» گفته می‌شود.

۲. مزارعه یکی از روش‌های تأمین مالی کوتاه‌مدت در بخش کشاورزی از دیدگاه اسلامی است. به موجب آن، یکی از طرفین در زمین دیگری زراعت می‌کند و محصول را آن‌طور که در عرف رایج است تقسیم می‌کنند. یکی از شرایط شرعی مزارعه آن است که تمام محصول به یکی از طرفین اختصاص داده نشود. حداکثر طول مدت مزارعه یک سال است و اگر موعد محصول‌دهی زراعتی خاص بیش از یک سال باشد، مدت مزارعه یک دوره زراعی است. به بیان دیگر، اسلام مزارعه را اسلوبی در جهت انعقاد شرکت بین دو عامل کار و سرمایه قرار داده است که در این‌جا کشاورز متعهد می‌شود در زمین کار کند، شخم بزند، و آبیاری کند و مالک متعهد می‌شود که زمین و بذر و در صورت نیاز حتی کود در اختیار کشاورز قرار دهد و در نهایت محصول به دست آمده به نسبت معینی بین آن دو تقسیم شود.

۳. حواله سندی دو برگی حاوی نام حواله‌دار، نام مشتری، اصالت فرستنده پول، تاریخ، مبلغ، و زمان دریافت پول است. این سند، هر دو، در نهایت به افغانستان خواهند رسید ولی از راه‌های متفاوت؛ یعنی پول زمانی به خانواده کارگر تحویل می‌شود که این سند یا رمز را به تحویل‌دهنده ارائه کند. این رمز باعث بالارفتن ضریب اطمینان می‌شود. در به‌کارگرفتن رمز، تکنیک‌های مختلفی به کار گرفته می‌شود: شماره، یک نام، یک نشانی، و ...

کتاب‌نامه

- احمدی موحّد، محمد (۱۳۸۲). «بررسی ویژگی‌های اجتماعی، اقتصادی، و جمعیتی مهاجران افغانی در ایران»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه جمعیت‌شناسی دانشگاه تهران.
- پریوش، تکتم (۱۳۸۳). «مقایسه رفتارهای باروری مهاجران افغانی با بومیان ساکن در منطقه گلشهر مشهد»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه جمعیت‌شناسی دانشگاه تهران.
- جمشیدی‌ها، غلام‌رضا و موسی عنبری (۱۳۸۳). «تعلقات اجتماعی و اثرات آن بر بازگشت مهاجران افغانی»، *نامه علوم اجتماعی*، ش ۲۳.
- جمشیدی‌ها، غلام‌رضا و یحیی علی‌بابایی (۱۳۸۱). «بررسی عوامل مؤثر بر بازگشت مهاجران افغانی با تأکید بر ساکنان شهرک گلشهر مشهد»، *نامه علوم اجتماعی*، ش ۲۰.
- صادقی، رسول و محمدجلال عباسی شوازی (۱۳۹۵). «بازگشت به وطن یا ماندن جوانان افغانستانی در ایران»، *دوفصل‌نامه مطالعات جمعیتی*.

عباسی شوازی، محمدجلال و رسول صادقی (۱۳۹۰). «تفاوت‌های بومی مهاجر ازدواج در ایران: مطالعه مقایسه‌ای رفتارهای ازدواج مهاجران افغان با ایرانی‌ها»، *نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران*، س ۴، ش ۸ (زمستان).

محمودیان، حسین (۱۳۸۶). «مهاجرت افغان‌ها به ایران: تغییر در ویژگی‌های اقتصادی، اجتماعی، و جمعیتی و انطباق با جامعه مقصد»، *نامه انجمن جمعیت‌شناسی*، دوره ۲، ش ۴، زمستان.

معموری، غلام‌علی و ناصر ارقامی (۱۳۷۸). «مطالعه شاخص‌های بهداشت باروری در زنان ۱۵ تا ۲۹ ساله افغانی و ایرانی ساکن در منطقه گلشهر مشهد»، مرکز بهداشت استان خراسان.

میرزائی، حسین (۱۳۸۶). «بررسی سبک زندگی مهاجران افغانستانی ساکن در شهر قائم‌قم»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد انسان‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

میرزائی، حسین (۱۳۹۲). «انسان‌شناسی قومی — زبانی مهاجران هزاره در ایران»، *مجله علمی — پژوهشی پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران*، دوره ۳، ش ۲، زمستان.

میرزائی، حسین (۱۳۹۳). «هویت زبانی مهاجران افغانستانی در ایران»، *مجله علمی — پژوهشی مطالعات اجتماعی ایران*، انجمن جامعه‌شناسی ایران، دوره ۸، ش ۳، پاییز.

یزدان‌پناه‌درو، کیومرث (۱۳۹۴). «بررسی ازدواج مردان مهاجر افغانی با دختران ایرانی و آثار و پیامدهای اجتماعی آن بر کشور بر مبنای جغرافیای جرم و آسیب‌های اجتماعی»، *زن در فرهنگ و هنر*، دوره ۷، ش ۳، پاییز.

Abbasi, M. J. et al. (2005). Return to Afghanistan? A study of Afghans Living in Tehran, Kabul: Afghanistan Research and Evaluation Unit.

Abbasi-Shavazi, M. J. and R. Sadeghi (2012). 'The Adaptation of Second-generation Afghans in Iran: Empirical Findings and Policy Implications', Calabrese, J., and J. Marret, *Transatlantic Cooperation on Protected Displacement: Urgent Need and Unique Opportunity*, Washington, DC: Middle East Institute.

Abbasi-Shavazi, M. J. et al. (2012). 'Marriage and Family Formation of the Second-generation Afghans in Iran: Insights from a Qualitative Study', *International Migration Review*, No. 46(4).

Abbasi-shavazi, M. J. and R. Sadeghi. (2015). 'Socio-cultural Adaptation of Second-generation Afghans in Iran', *International Migration*, No. 53(6).

Abbasi-Shavazi et al. (2015). 'Immigrant-Native Fertility Differentials: The Afghans in Iran', *Asian and Pacific Migration Journal*, No. 24 (3).

Abbasi-Shavazi, M. J. and R. Sadeghi (2016). 'Integration of Afghans in Iran: Pattern, Levels and Policy Implications', *Migration Policy Practice* 6, No. 3.

Borjas, G. (2009). 'Immigration in High-skill Labor Markets: The Impact of Foreign Students on the Earning of Doctorates', R. Freeman and D. Goro (eds.), *Science and Engineering Careers in the United States: An Analysis of Markets and Employment*, Chicago: University of Chicago Press.

- Brachet, J. (2009). *Migrations Transsahariennes: Vers un Désert Cosmopolite et Morcelé (Niger)*, Paris: Éditions du Croquant, Collection TERRA.
- Chojnicki, X. and L. Lionel Ragot (2016). 'L'incidence Fiscale de l'immigration', *Informations Sociales* 3, No. 194.
- Constant, A. F. and Klaus F. Zimmermann (2017). 'Le Défi des Migrations: Quelles Options Pour l'Europe?', *Revue d'Economie Financière* 1, No. 125.
- Dunlop, J. (2016). *Les 100 Mots de la Géographie*, Paris: Presses Universitaires de France.
- Hansen, J. and M. Lofstrom (2003). 'Immigrant Assimilation and Welfare Participation: Do Immigrants Assimilate Into or Out-of Welfare?', *Journal of Human Resources*, 38, 1.
- Hoodfar, H. (2004). 'Families on the Move: The Changing Role of Afghan Refugee Women in Iran', *Hawwa: Journal of Women of the Middle East and the Islamic World*, 2 (2).
- Hugo, G., M. J. Abbasi-Shavazi, and R. Sadeghi (2012). 'Refugee Movement and Development: Afghan Refugee in Iran', *Migration and Development*, No 1(2).
- Jinnah, Z. (2016) 'L'Afrique du Sud Face aux Migrations Économiques', *Politique Étrangère*, 1 Institut Français des Relations Internationales (IFRI).
- Khosrokhavar, F. and O. Roy (1999). *Iran: Comment Sortir d'une Révolution Religieuse*, Paris: Édition du Seuil.
- Lesclingand, M. et V. Hertrich (2017). 'Quand les Filles Donnent le Ton. Migrations Adolescentes au Mail', *Population*, Institut National d'Études Démographiques (INED), 1, Vol. 72.
- Massey, D. (1993), 'Theories of International Migration: a Review and Appraisal', *Population and Development Review*, 19, No. 3.
- Mazzella, S. (2016). *Sociologie des Migrations*, (2e éd.), Paris: Presses Universitaires de France.
- Mirzaei, H. (2013). *Les Immigrés Afghans en Iran: Une Étude Anthropologique*, la Maison Méditerranéenne des Sciences de l'Homme (MMSH), Institut d'Ethnologie Méditerranéenne, Européenne et Comparative (IDEMEC), Université d'Aix-Marseille.
- Mirzaei, H., (2008). 'Recherche d'identité chez les Immigrés Afghans à Travers l'Art: le cas de la peinture', *Revue de Téhéran*, No. 31, juin 2008.
- Moghaddas, A. and A. M. Amiri (2006). 'The Process of Adjustment/Acculturation of First and Second Generation of Migrants: The Case of Nomad Qashghae Turks Migrants in Shiraz, Iran', European Population Conference Liverpool, UK, 21ST- 24TH, June.
- Monsutti, A. (2004). *Guerres et Migrations: Réseaux Sociaux et Stratégies Économiques des Hazaras d'Afghanistan*, Neuchâtel-Paris: Institut d'Ethnologie-Maison des Sciences de l'Homme.
- Morice, A. (2008). 'L'Europe et ses Migrations de Travail: Une Politique Quelque Peu Clandestine', *Migrations Société*, 2, No. 116, Centre d'Information et d'Études sur les Migrations Internationales.
- Pieke, F. N. and Hein Mallee (1999). *International and Internal Migration*, Great Britain: Gurzon Press.
- Piran, P. (2004). 'Effects of Social Interaction between Afghan Refugees and Iranian on Reproductive Health Attitude', *Disasters*, 28 (3).

- Thompson, S. et al., (2002). 'The Social and Cultural Context of the Mental Health of Filipinas in Queensland', *Australien and New Zeland Journal of Psychology*, Vol. 36.
- Weiner, M. (1997). *The Global Migration Crisis*, Colorado: West View Press.
- Zúñiga, V. (2016). 'Work and Mobility among Mexican Migrants', *Hommes and Migrations*, 2 (No. 1314).